

نقد

مکاتِبِ رایجِ «سیر و سلوک»

و

معرفی

سیر و سلوک قرآنی

از: مهندس جمال گنج‌های

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفتر اول :

سیر و سلوکِ

قرآنی

انسان از آنجا که گوهری الهی با خویش دارد همواره دغدغه خاطر «تعالی طلبی» هم دارد .

تا بشر هست این دغدغه خاطر هم با او هست .
موضوع «سیر و سلوک» طبعاً و به دلیل فوق سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد .

به موازات توجه اکثریت نوع بشر به امور مادی و محور و مرکز قراردادن آن ، بعضی از اهل معنا نیز صرفاً به امور معنوی و تزکیه نفس پرداخته و با در پیش گرفتن رویه‌های زاهدانه و معناگرایانه ، قدم در راهی کاملاً متفاوت با اکثریت مذکور گذاشته و در مجموع چیزی را بوجود آورده‌اند که نام «سیر و سلوک» تداعی‌گر مجموعه‌ای از آن رویکردها است .

در این دفتر قصد نداریم وارد تفصیل و جزئیات موضوع سیر و سلوک شده و آن را تشریح یا تمجید یا نکوهش یا توصیه و یا تحذیر کنیم ، بلکه در این دفتر می‌خواهیم اولین قدم‌ها را در طرح و معرفی نوعی از سیر و سلوک که آن را «سیر و سلوک قرآنی» می‌نامیم برداریم.

هر چه باشد اصل «سیر و سلوک» یک نیاز عمیق انسانی است و تا بشر بر روی این زمین هست این نیاز هم هست و تا این نیاز هست پاسخ خویش را هم می‌طلبد .

و چون قرآن بیش از چهارده قرن است که صلاهی «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» را سر داده ، بالطبع ، بهترین و پایا و ماناترین سیرسلوک ، آن نوع از سیر و سلوک است که قرآن پیشنهاد می‌کند .

لذا در این دفتر باید انتظار داشته باشید لااقل این چیزها را بیابید :

۱- مخاطب دعوت قرآن به سیر و سلوک در درجه اول ، چه دسته‌ای از انسان‌ها می‌باشند؟

۲- قرآن به عنوان نتیجه سیر و سلوک چه منظره و تابلویی را نشان می‌دهد؟

سوال اول

در درجه اول قرآن چه کسانی را به سیر و سلوک دعوت می کند؟

اگر بتوانیم جواب سوال فوق را پیدا کنیم می توانیم بفهمیم خداوند متعال موضوع وارد شدن به پروسه «سیر و سلوک» را برای چه کسانی بیشتر مورد تاکید قرار داده است .

چگونه می توانیم جواب سوال فوق را پیدا کنیم؟

اگر بتوانیم بسامدهای خطابهای خداوند را نسبت به گروه های مختلف مردم پیدا کرده و زیادتین بسامد را کشف کنیم جواب سوال را پیدا کرده ایم .
«کلید واژه» ای که می تواند ما را به جواب برساند عبارت «یا ایها» است که اگر به «المعجم» مراجعه کنیم چنین می بینیم:

- | | |
|--------|------------------------------------|
| ۹۵ بار | ۱. یا ایها الذین آمنوا: |
| ۱۹ بار | ۲. یا ایها الناس: |
| ۱۲ بار | ۳. یا ایها النبی: |
| ۲ بار | ۴. یا ایها الرسول: |
| ۱ بار | ۵. یا ایها المزمّل: |
| ۱ بار | ۶. یا ایها المدثر: |
| ۲ بار | ۷. یا ایها المرسلون: |
| ۱ بار | ۸. یا ایها الرسل: |
| ۱ بار | ۹. یا ایها الانسان: |
| ۱ بار | ۱۰- پنج مورد متفرقه دیگر، هر کدام: |

یعنی خطاب خداوند به:

مسلمانان	۹۵ بار	(ردیف ۱)	۶۸/۳٪
نوع انسان	۲۰ بار	(ردیف‌های ۲ و ۹)	۱۴/۴٪
پیامبر (ص)	۱۶ بار	(ردیف‌های ۳ و ۴ و ۵ و ۶)	۱۱/۵٪
پیامبران (ع)	۳ بار	(ردیف‌های ۷ و ۸)	۲/۲٪
موارد متفرقه	۱ بار	(برای هر کدام ردیف ۱۰)	۳/۶٪
جمع	۱۳۹		۱۰۰٪

آمار بسامدهای فوق آنقدر گویا است که نیازی به شرح و بسط ندارد .
بنابراین بیشترین خطاب‌های خداوندی متوجه «الذین آمنوا» است و سپس با
فاصله بسیار زیادی یعنی حدود یک پنجم آن متوجه جهان انسانیت (اعم از
مسلمان و غیرمسلمان) و پس از آن یعنی حدود یک ششم خطاب‌ها متوجه
پیامبر اکرم (ص) می‌باشد .

«یا ایها الذین آمنوا» یعنی چه؟

«یا ایها الذین آمنوا» دو معنی دارد : لغوی و اصطلاحی.
خطاب‌های خداوند در قالب فوق متوجه معنی لغوی آن نیست .
زیرا در جایی فرموده : « یا ایها الذین آمنوا آمنوا ...» اگر منظور خداوند معنی
لغوی «یا ایها الذین آمنوا» (= ای کسانی که ایمان آورده‌اید) باشد معنی جمله
فوق اینطور خواهد شد: ای کسانی که ایمان آورداید! به خدا و ... ایمان
بیاورید. که این اصطلاحاً «تحصیل حاصل» است و لغو می‌باشد و معاذالله که
خداوند متعال مرتکب لغو شود .

لذا منظور خداوند از خطاب «یا ایها الذین آمنوا» معنی اصطلاحی آن است
که به معنی «ای مسلمانان» می‌باشد .

این نوع سخن گفتن عادی و رایج است ، چنانکه ما نیز به درجه داران «جناب سروان» و به کارکنان امور پزشکی اعم از اینکه دکتر باشند یا نباشند «آقای / خانم دکتر» میگوئیم .

خداوند با اینطور خطاب کردن مسلمانان آنها را مورد تشریف هم قرارداده و تشویق هم فرموده که خود را از درجه «مسلم» به درجه «مومن» برسانند.
بنابراین جواب سوال اول این است که :

خداوند از آنجا که «جامعه مسلمانان» را مورد بیشترین خطاب قرارداده ، بیشترین تاکید را برای ورود به پروسه «سیر و سلوک» متوجه آحاد مسلمین معمولی نموده است .

سوال دوم

قرآن به عنوان «نتیجه سیر و سلوک» چه منظره ای را نشان می دهد؟

از بسیاری از آیات قرآنی چنین می فهمیم که قرآن از آن لحاظ که در درجه اول مسلمانان عادی را موضوع سیر و سلوک می داند مفهوم «تجارت» را تمثیل فرموده است .

قرآن کریم در سه جا «تهیه موقعیت خوب اخروی» را به تجارت مثال زده است :

یرجون تجاره لن تبور (تجارتی را امید دارند که هرگز از بین نرود - آیه ۲۹ سوره فاطر)

هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم (آیا شما را به تجارتی راهنمایی بنمایم که از عذابی دردناک نجاتتان دهد؟ - آیه ۱۰ سوره صف)
... فما ربحت تجارتهم ... (... تجارتشان سودی نداد ... - آیه ۱۶ سوره بقره)

«تجارت»ی که خداوند برای ما (مردم عادی) پسندیده چیست؟

در ابتدا باید بدانیم که خداوند در قرآن مردم را به سه دسته بزرگ تقسیم کرده است :

بد ، خوب ، عالی

مثلا در سوره واقعه ،

اشخاص بد را «اصحاب المشئمه» و «مکذبون الضالّون» و «اصحاب الشمال» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه های ۴۱ تا ۴۴ مطرح و رفتارهای آنها در این جهان را در آیات ۴۵ تا ۴۸ توضیح داده است .

و اشخاص خوب را «اصحاب المیمنه» و «اصحاب الیمین» نامیده ، و اوضاع آخرتی شان را در آیات ۲۷ تا ۳۸ نشان داده ، و در باره رفتارهای آنها در این

جهان چیزی نگفته ، اما در باره کثرت آنها ، تعدادشان را در هر دوره ای زیاد قلمداد نموده است .

و اشخاص عالی را «سابقون» و «مقربون» و «مقربین» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیات ۱۲ تا ۲۶ شرح داده ، و در باره رفتارشان در این جهان چیزی نگفته ، اما در باره کثرت آنها چیزی گفته که این معنی را میدهد که کثرت آنها در صدر اسلام قابل توجه بوده اما در ادوار بعدی تعدادشان اندک است .

و در سوره رحمان ،

اشخاص بد را اسم گذاری خاصی ننموده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه های ۴۳ تا ۴۵ مطرح و رفتار های آنها در این جهان را در آیه ۹ توضیح داده است . و اشخاص خوب را اسم گذاری خاصی ننموده ، و اوضاع آخرتی شان را در آیات ۶۲ تا ۷۷ نشان داده ،

و اشخاص عالی را اسم گذاری خاصی ننموده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیات ۴۶ تا ۶۱ شرح داده ،

و در سوره دهر ،

اشخاص بد را «کافرین» و «آثم» و «کفور» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه ۴ مطرح و رفتار های آنها در این جهان را در آیه های ۳ و ۴ و ۲۴ توضیح داده است .

و اشخاص خوب را «ابرار» نامیده ، و اوضاع آخرتی شان را در آیات ۵ و ۱۱ تا ۲۲ نشان داده ، و در باره رفتارهای آنها در این جهان در آیات ۷ تا ۱۰ شرح داده ،

و اشخاص عالی را «عبادالله» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه ۶ شرح داده ، و ضمناً این را هم گفته که در آخرت چیزی را که ابرار به عنوان «چاشنی» و «مزه» استفاده میکنند آنها به وفور در اختیار دارند و اصلاً نوشابه

شان همان است و اساسا اختیار آن را دارند و هر جا و هرطور که بخواهند آن را جاری میکنند .

و در سوره مطفین ،

اشخاص بد را «مکذب» و «فاجر» و «مجرم» و «مطفف» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه های ۷ تا ۱۷ مطرح و رفتارهای آنها در این جهان را در آیات ۲ و ۳ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۲۹ تا ۳۲ توضیح داده است .

و اشخاص خوب را «ابرار» نامیده ، و اوضاع آخرتی شان را در آیات ۱۸ تا ۲۷ و ۳۴ و ۳۵ نشان داده ، و در باره رفتارهای آنها در این جهان چیزی نگفته ، و اشخاص عالی را «مقربون» نامیده ، و اوضاع آخرتی آنها را در آیه های ۲۱ و ۲۸ شرح داده ، و در باره رفتارشان در این جهان چیزی نگفته ، اما در باره اوضاع آخرتی شان در باره نوشابه شان شبیه به همان مطلب سوره دهر را گفته اما این را اضافه کرده که تایید استوار نامه ابرار نیز برعهده آنها است .

از این جمع بندی چیزهای جالبی فهمیده می شود. مثلا:

۱ - برای اشخاص مطلوب (که همان آدمهای خوب معمولی هستند) توصیف رفتاری این جهانی جدیدی (غیر از آنچه در سوره های قبل ارائه نموده) ارائه نکرده ، غیر از «مقدم داشتن دیگران بر خویش» ، که این چیزی است که از این پس نیز در سوره هائی که بعدا نازل شده ، خواهیم دید ، مثلا (و یوثرن علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه) و امثال آن .

لذا اگر خواهیم از لحاظ رفتاری آنها را معرفی کنیم چنین تعریفی بدست می آید:

«آدمهای خوب ، آدمهایی هستند که رفتارهای آدمهای بد را مرتکب نمی شوند و رفتار هائی در حد آنچه در سوره های قبلی ذکر شد مانند

حمایت از فقرا و محرومان از خود بروز میدهند ، بطوریکه گاهی اطعام آنها را بر خویش مقدم میدارند»

چنانکه ملاحظه می‌شود تعریف فوق طیف وسیعی از مردم را در هر قطعه تاریخی و جغرافیایی در بر می‌گیرد و هر کس می‌تواند با کوشش خیلی جزئی و کوچک در این طیف وسیع جای گیرد.

شاید به همین خاطر باشد که درباره «پخش شدگی» آنها در طول زمان در سوره واقعه فرموده «ثَلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَثَلَّةٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ»

در کتاب لغت قرآنی «المفردات» (راغب اصفهانی - قرن چهارم) درباره «ثَلَّة» چنین گفته شده :
الثَلَّةُ قطعه مجتمع من الصوف ولذلك قيل للمقيم ثَلَّةً ولاعتبار الاجتماع قيل: ثله من الاولين و قليل من الاخرين

که با تعریف فوق ترجمه مناسب «ثَلَّة»، «عِدَّة» می‌شود و ترجمه آیه اینطور خواهد شد که «عده‌ای جزو اولین‌ها و عده‌ای نیز جزء آخرین‌ها می‌باشند» و بطوری که در تفسیر سوره واقعه می‌بینید منظور از «اولین» و «آخرین» مسلمانان صدر اسلام و مسلمانان متاخر می‌باشند.

یعنی اینکه عده‌ای از مردم زمان ما نیز جزء آدم‌های مطلوب هستند و معنی دیگر آن نیز این است که همین امروز آدم‌های مطلوب قرآنی در متن جامعه امروزی کم نیستند اما آدم‌های عالی کم می‌باشند .

۲- نکته دیگری که از مقایسه فوق فهمیده می‌شود این است که برای آدم‌های مطلوب معمولی اسم «ابرار» دو بار تکرار شده است .

یعنی آدم‌های معمولی خوب دو بار «ابرار» نامیده شده‌اند و دو بار آدم‌های خوش یمن (اصحاب الیمین - اصحاب الیمینه)

و چون در سوره‌های بعدی کلمه «ابرار» را تکرار فرموده لذا ما نیز اینطور تلقی میکنیم که منظور از اصحاب الیمین و اصحاب الیمینه نیز همان ابرار است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم خداوند آدم‌های مقبولِ مطلوبِ متوسطِ معمولی را «ابرار» (= نیکان) نامیده ، و ابرار در هر دوره زمانی به تعداد معتنا به وجود دارند .

«چک لیست»ها

سوره‌های واقعه و رحمان و دهر و مطفین در «مرحله سوم» نزول قرآن که شرح مفصل نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های جهنمی در آنها آمده واقع است و چه بسا منظور خداوند این بوده که توجه اشخاص مستعد را به عاقبت خویش جلب کند و آنها را بر سر دو راهی قرار دهد که تصمیم خویش را بگیرند که می‌خواهند خود را در جرگه سعادت‌مندان اخروی قرار دهند یا نه.

طبعاً عده‌ای جذب این «تشویق و هشدار»ها شدند و گرایش پیدا کردند و لذا پس از این نوع سوره‌ها، از «مرحله چهارم» به بعد، اشخاص خوب را با توجه به رفتارهای عملی‌شان بطور نسبتاً واضح توصیف کرده است.

این توصیف‌ها آنقدر واضح و شفاف است که می‌توان آنها را «چک لیست» نامید. یعنی لیست اعمالی که هر کس خود را با آن «چک» کند و کم و کسری‌های خود را از روی آن بفهمد.

از واضح‌ترین این «چک لیست»ها چهار تا را می‌توان نام برد:

۱. «چک لیست» مربوط به سوره معارج

۲. «چک لیست» مربوط به سوره مومنون

۳. «چک لیست» مربوط به سوره فرقان

۴. «چک لیست» مربوط به «ابرار» در سوره بقره

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید پس از این مدت طولانی (یعنی از «مرحله» سوم تا سوره بقره که «مرحله نهم» است و فاصله‌ای حدود ده سال بین زمان نزول آنها هست) خداوند آن اشخاص خوب معمولی را از لحاظ رفتار مطلوب بصورت واضح و شفاف تعریف کرده است و تعریفات قبلی (در سوره معارج، سوره مومنون و غیره) رابه کمال رسانده است.

ذیلاً چک لیست‌های مذکور را عیناً نقل می‌کنیم:

۱. چک لیست سوره معارج

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مَُّكْرَمُونَ (۳۵)

کسانی که نمازهایشان دائمی است (۲۳) و کسانی که در اموالشان سهم معینی قرار میدهند (۲۴) برای سائل و محروم (۲۵) و کسانی روز جزا را همواره تصدیق می کنند (۲۶) و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند (۲۷) چون هیچ کس از عذاب پروردگارشان ایمن نیست (۲۸) و کسانی که شهوت خود را حفظ می کنند (۲۹) مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی شوند (۳۰) پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند (۳۱) و کسانی که امانتها و پیمان خود را محترم می شمارند (۳۲) و کسانی که پای شهادتهای خود می ایستند (۳۳) و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند (۳۴) چنین کسانی که در باغهای بهشت مورد احترامند (۳۵)

از آیات فوق این مطالب فهمیده می شود:

۱. از میان پیروان پیامبر اکرم (ص) عده ای بودند که راجع به نمازهایشان مقید بودند و آنها را ترک نمی کردند.

و از همین جا معلوم می‌شود که در زمان نزول سوره معارج، نماز درمیان مسلمین آن روزها هنوز جانیفتاده بود و اغلب مسلمانان آن روزها اینطور بودند که گاهی نماز می‌خواندند و گاهی هم نمی‌خواندند و سخت‌گیری در این مورد نبود و برای تشویق همه مسلمانان به نماز خواندن دائمی چنین مشوق‌هایی نازل شده بود.

۲. ارتکاب زنا نیز در میان مسلمانان معاصر نزول سوره معارج امر نادری نبود و بعضاً آن را چندان ناپسند نمی‌دانستند.

۳. از آیه ۲۶ فهمیده می‌شود، عده‌ای از مسلمانان آن روزها هنوز عقیده به قیامت و آخرت برایشان کاملاً جانیفتاده بود.

۴. از آیه ۲۷ فهمیده می‌شود حتی اگر هم به آخرت اعتقادی پیدا کرده بودند فکر نمی‌کردند در قیامت با آنان (که مسلمان هم شده‌اند) برخوردی بشود.

۵. همچنین از این آیات فهمیده می‌شود مسلمانان آن روزها (مانند اکثر مسلمانان امروز) به عهد و امانت چندان پای بند نبودند و این گرفتاری اخلاقی، تاکنون نیز درمان نشده است.

۶. البته از همین آیات معلوم می‌شود در بین مسلمانان آن روزها عده کمی بودند که همه این صفات حسنه را داشتند، یعنی:

۶/۱: نمازهای‌شان ترک نمی‌شد و مواظب صحت و شرایط نمازهای خویش بودند.

۶/۲: اهل دستگیری (مالی) از دیگران بودند.

۶/۳: راجع به قیامت و آخرت باور عمیق قلبی داشتند.

۶/۳: درباره وضع قیامتی خویش نگران بودند.

۶/۴: از لحاظ جنسی کاملاً عفیف بودند.

۶/۵: رفتارشان را طوری تنظیم می‌کردند که با مقتضای «شهادتین» شان جور در بیاید و اگر هم در موردی مشکلی پیش می‌آمد از ادای عمل شهادت دادن دریغ نمی‌کردند.

اما هر چه باشد تعداد آنها در میان «جامعه مسلمانی» آن روزها کم بود و این آیات آنها را الگو قرار داده و دیگر مسلمانان را تشویق می‌کند که خود را مانند آنها کنند.

۲. چک لیست سوره مومنون

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۵﴾ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۶﴾ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

البته مومنان رستگار شدند (۱) همان‌ها که در نمازشان فروتن‌اند (۲) و همان‌ها که از چیزهای بیهوده روبر می‌گردانند (۳) و همان‌ها که انجام دهنده زکاة‌اند (۴) و همان‌ها که راجع به آمیزش جنسی خویشند/ارند (۵) مگر در خصوص همسرانشان یا مملوکانشان که درخور سرزنشی نیستند (۶) و اگر کسی بیش از این بخواهد تجاوز کار است (۷) و همان‌ها که عهد و امانت را رعایت می‌کنند (۸) و همان‌ها که مواظب نمازهای خویش می‌باشند (۹) آنها همان وارثانند (۱۰) که فردوس را ارث می‌برند و در آن جاودانند (۱۱)

در فاصله زمانی بین نزول سوره معارج تا سوره مومنون که قاعدتا باید حدود سه سال باشد، عده زیادی از مسلمانان از لحاظ شخصیتی چندان تغییری

نکرده بودند و اکثرشان (مانند حال) بدقول و بد امانت و از لحاظ عفت جنسی بی ملاحظه ماندند اما نمازشان از حالت «گاهگاهی» به «دائم» ارتقاء یافت و در این مرحله دارند به ارتقاء کیفیت آن تشویق می‌شوند.

از همین آیات معلوم می‌شود اکثر مسلمانان آن روزها (که قاعدتا در آن دوره فشار شدید نباید تعدادشان افزایش چشمگیری کرده باشد) در نمازهایشان رفتارهایی مانند این طرف و آن طرف نگاه کردن، سر و تن خود را خاراندن و امثال آن داشتند که طی آیه ۱ تشویق می‌شده‌اند این نوع رفتارها را ترک کنند و در طی مدت نمازگزاری «حالت شایسته» به خود بگیرند.

ضمناً با توجه به آیه ۴ انفاقات مستحبی مذکور در سوره معارج به انواعی از انفاقات واجب ارتقاء یافته بود.

معلوم نیست «لغو» مورد اشاره در آیه ۳ به حرکات لغو در نمازها اشاره دارد یا بطور کلی به اعمال لغو در کل زندگی (که بعید است اشاره مذکور به گزینه اخیر باشد زیرا چنان تغییر ماهیتی لازم است که تقریباً می‌توان گفت با توجه به کیفیت اکثر مسلمانان آن روزها غیر ممکن بوده است زیرا اکثراً از طبقات محروم و تربیت نیافته آن روزگار بوده‌اند و از آیات زیادی در سوره‌های دیگر فهمیده می‌شود که صاحب رفتارهایی بوده‌اند که سبب طعن مخالفان به پیامبر عزیز اسلام (ص) می‌شده است)

هرچه باشد، در فاصله زمانی مذکور، اکثر مسلمانان درباره نمازهایشان این ارتقاء را یافته بودند که نمازهایشان از حالت «گاهگاهی» به حالت «دائمی» ارتقاء یافته بود اما برخی از سایر مشکلات شخصیتی‌شان همچنان موجود بود و تا امروز نیز امتداد یافته است.

۳. چک لیست سوره فرقان

لِّلْعِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا

اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾
 وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾
 وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا
 يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ
 فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ
 سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ
 يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا
 ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾
 وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ
 إِمَامًا ﴿٧٤﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾
 خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

و بندگان خداوند رحمان همان کسانی هستند که در روی زمین متواضعانه
 راه میروند و اگر جاهلان خطابشان کنند سخنی ملایم میگویند. (۶۳) و
 همانها که برای پروردگارشان شب را به سجده و قیام به روز می آورند. (۶۴) و
 همانها که میگویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف فرما زیرا که عذاب
 آن دست بردار نیست. (۶۵) و بد قرارگاه و بد جایگاهيست. (۶۶) و همانها که
 وقتی خرج میکنند نه اسراف میکنند و نه سخت میگیرند و بین این دو حالت
 معتدلند. (۶۷) و کسانی که همراه خداوند معبود دیگری را عبادت نمی کنند
 و شخصی را که خداوند (کشتنش را) حرام کرده نمی کشند. مگر به حق. و زنا
 نمیکند و هر که چنین کند با آن گناه ملاقات خواهد کرد. (۶۸) عذابش در
 روز قیامت مضاعف خواهد بود و در آن به خواری جاودان خواهد ماند. (۶۹)
 مگر آنکس که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح کند که خداوند بدیهای
 آنها را به نیکی بدل می کند و خداوند آمرزشگر مهربان است. (۷۰) و کسی

که توبه کند و عمل صالح انجام دهد حتما بسوی خداوند بازگشتی خوب نموده است. (۷۱) و همانها که گواه باطل نمیشوند و هنگامی که از لغو گذر کنند گذری بزرگوارانه می کنند. (۷۲) و همانها که چون به آیات پروردگارشان پندشان دهند کورکورانه نمی پذیرند. (۷۳) و همانها که میگویند پروردگارا از همسرانمان و فرزندانمان روشنی چشمی بما لطف کن و ما را از پیشوایان اهل تقوا قرار ده. (۷۴) آنها آن غرفه (بهشتی) را بخاطر صبری که کردند پاداش میگیرند و در آنجا با خوش آمد و سلام روبرو می گردند. (۷۵) در آن جاودان خواهند بود. چه قرارگاه و موقعیت خوبیست. (۷۶)

در فاصله زمانی نزول سوره معارج تا سوره فرقان که قاعدتا باید حدود پنج سال بوده ، و خیلی نزدیک به هجرت بزرگ واقع شده باشد ، مسلمانان هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ کیفیت شخصی و شخصیتی ارتقاء قابل ملاحظه‌ای یافته بودند.

با توجه به دسته‌بندی که در صفحات قبل دیده‌ایم (که طی آن مردم در قرآن به سه دسته «آدم‌های بد» و «آدم‌های خوب» و «آدم‌های خیلی خوب» دسته‌بندی شده‌اند) عبارت «عباد الرحمن» آیه ۶۳ اشاره به «آدم‌های خیلی خوب» دارد که آنها را به عنوان الگوی ارتقاء شخصیتی مسلمانان آن روزها توصیف نموده است.

توصیف آنها در دو شاخه «سلبی» (دوری از افراط و تفریط مالی، دوری از قتل نفس، زنا، شهادت دروغ، شرک، و بی‌توجهی به تذکرات الهی) و «ایجابی» (تواضع ، مقابله به احسن، نماز شب، نگرانی از عذاب اخروی، اعتدال در امور مالی، رفتار متناسب با شخصیت والا و خود سازی دائمی) صورت می‌گیرد و تکلیف «علاقمندان خویشتن سازی» را کاملا روشن کرده که باید سعی کنند چه صفاتی را از خویش دور و چه صفاتی را احراز نمایند.

معلوم می‌شود ارتکاب زنا و قتل نفس در میان مسلمانان خیلی کم شده بود که به اشاره‌ای گذرا بسنده کرده و ضمناً منظور از شرک در آیه ۶۸ شرک صریح نیست بلکه ته مانده رسوبات مشرکانه است که هنوز از ذهن عده‌ای کاملاً پاک نشده بود.

به عبارت دیگر «جامعه مسلمانان» در فاصله زمانی بین نزول سوره معارج تا سوره فرقان پالایش قابل توجهی یافته و حائز ارتقاء کیفی قابل ملاحظه‌ای شده بوده است.

۴. چک لیست سوره بقره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید (چه این چیز بی‌اثری است) لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آناند که با هر که عهد بسته‌اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته‌اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکارانند. (۱۷۷)

در این مرحله شاهد یک «نقطه عطف» هستیم که در دو محور خود را نشان می‌دهد:

۱. در این مرحله «اقلیت»ی در جامعه مسلمین به عنوان الگو مورد اشاره قرار نگرفته بلکه «ابرار» (آدم‌های خوب، که اکثریت مسلمانان باشند، نه آدم‌های بسیار خوب که اقلیت آن باشند) مورد اشاره قرار گرفته است.

۲. در این مرحله نکات منفی (سلبی) از قبیل زنا و قتل و شرک و امثال آن مورد بحث نیست و از اینجا معلوم می‌شود که ناپسندی این نوع رفتارها چنان بین مسلمانان جا افتاده بوده که دیگر به عنوان اتفاقاتی شاذ و نادر گاهگاهی دیده می‌شده است.

رئوس کلی چک لیست مذکور اینهاست:

۱. اعتقادات صحیح (به خداوند، آخرت، ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران)

۲. انفاقات مستحب

۳. به پاداری نماز

۴. انفاقات واجب (زکات)

۵. خوش عهدي

۶. پایداری در مشکلات و در جنگ‌ها

این چک لیست تا آخر نزول وحی ثابت ماند و پس از آن دیگر چیزی که بتوان آن را «چک لیست» نامید در قرآن کریم نمی‌بینیم.

مثلاً یکی از مسلمانان را تصور کنید که در هنگام نزول این آیه (یعنی آیه ۱۷۷) درحالی که از لحاظ موارد این چک لیست «قبول» بود فوت کرده باشد.

واضح است چنین کسی به صراحت مطالب آخرآیه مذکور بطور قطع اهل بهشت است.

حال تصور کنید چنین کسی در آن مقطع زمانی نمیرد اما همان روحیه را داشته و با همان روحیه ادامه زندگی دهد و تا آخر عمر پیر برکت رسول اکرم (ص)

زنده باشد .

چنین کسی به هرآیه احکامی نازل شده مثبت (امری) عمل ، و از موضوع هرآیه نازله منفی (نهی) دوری خواهد کرد .

مطابق حکم عقل ، چنین کسی هم قطعاً اهل بهشت خواهد بود .
بنابراین می توان چک لیست مذکور را با توجه به احکامی که بعداً نازل شد به این ترتیب تکمیل کنیم:

۱. داشتن اعتقادات صحیح

۲. انفاقات واجب

۳. انفاقات مستحب

۴. به پاداری نماز

۵. انجام دادن سایر واجبات (روزه و حج و ... با توجه به شرایط آنها)

۶. دوری از گناهان کبیره (شرک و قتل و زنا و شرب خمر، قمار و غیره)

۷. خوش عهدی

۸. پایداری در مشکلات و در جنگها

به عبارت دیگر اگر امروز کسی از این ۸ مورد قبول شود به صراحت آخر آیه ۱۷۷ قطعاً و بی تردید جزء اهالی بهشت است .

ارزیابی وضع موجود

امروز اکثریت مسلمانان نمره قبولی را در ردیفهای ۱ و ۴ و ۵ و ۶ می گیرند.

لنگی اکثریت مذکور در موضوع ردیفهای ۲ و ۳ و ۷ و ۸ است .

به عبارت دیگر نصف اکثریت مسلمانان از لحاظ نصف موارد چک لیست قبول و از لحاظ نصف دیگر مردود می باشند .

بنابراین کسی که می‌خواهد بطور قطع و یقین اهل بهشت باشد باید در دو محور «عملی» (ردیف‌های ۲ و ۳) و دو محور «شخصیتی» (ردیف‌های ۷ و ۸) روی خویشتن خویش کار سازندگی بکند ، که کاری است نه چندان مشکل .

بعدش چه؟

خواننده که به اینجا رسید ممکن است بگوید «خوب ، بعدش چه؟»
بهترین جواب ، جواب قرآنی است .

قرآن در جواب این پرسش دو پاسخ دارد:

۱. ولکم فی رسول الله اسوه حسنه (برای شما در رسول خدا الگویی بسیار خوب وجود دارد - آیه ۲۱ سوره احزاب)

۲. والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (کسانی که در (راه) ما کوشش کنند ما بطور حتم ، البته ، آنها را به راه های خویش هدایت خواهیم کرد - آیه آخر سوره عنکبوت)

بنابر آیه اول به مسلمانان توصیه شده است که رسول خدا (ص) را به عنوان «الگو» انتخاب کنند و این به این معنی است که «سالک» سعی همیشگی کند که خویشتن خویش را هر قدر که بشود به نمونه‌ای که از اخلاق و رفتار پیامبر اکرم (ص) می‌شناسد نزدیک کند.

و بنابر آیه دوم نیز خداوند به همه «سالک» ها قول می‌دهد که هر چه در این راه پیش بروند ، خداوند بیشتر یاریشان کند.

بنابراین ، این راه باز است و هر چه «سالک» جلوتر برود ، چشم اندازه‌های دلکش و چشم نوازتری برای «باز هم جلوتر رفتن» در مقابل او آشکار خواهد شد .

بنابراین جواب سوال «بعدش چه؟» را هر کس باید خودش قدم به قدم و روز بروز با نوع رفتار اخلاقی و عبادی خویش بنویسد و جواب هرکس باتوجه به مختصات ژنتیکی و خانوادگی و اجتماعی و تاریخی او- علیرغم «مشابهت

کلی» باهمه همگنان خویش- خاص خود اوست ، بطوریکه جواب هیچ
دو نفری نمی تواند صد در صد عین یکدیگر باشد .
بنابراین مخاطب علاقه مند به «ساختن خویشتن خویش» پس از اخذ تصمیم،
خودش با توجه به آن دو محور کلی (آیه ۲۱ سوره احزاب و آیه ۶۹ سوره
عنکبوت) باید اولین قدم ها را بردارد.
او در همان ابتدای راه سوال هائی پیدا می کند و حرکت او از آنجا شروع
می شود که برای یافتن جواب ها اولین تلاش های خود را آغاز کند .

دفتر دوم

نقد و بررسی

مکاتب معروف «سیر و سلوک»ی

رایج

ماء‌خذهای دفتر دوم

دردفتر اول یک بحث قرآنی کرده ایم .

ماخذ ما نیز قرآن کریم بوده ، که برای همه شناخته شده است .

اینک که می‌خواهیم مکاتب سیروسلوکی را نقد و بررسی کنیم ، خواننده ارجمند می باید بداند که ما داریم چه چیزی را نقد و بررسی می کنیم و لذا باید در ابتدا ماخذ خویش را تعریف کنیم . البته ماخذ دراین باب زیاد است ، اما دراین دفتر به چند ماخذ ذیل بسنده کرده ایم ، و از بقیه به دلیلی که درجای خویش عرض می کنیم صرفنظر کرده ایم . ماخذهای مورد نظر اینهاست:

۱_ اوصاف الاشراف- خواجه نصیر طوسی- ۸۰۰ هجری شمسی- نشر برگزیده قم-۱۳۸۶
مرکزپخش:ارزشمند-قم خ شهدا-کوی ۲۳ پ۱۸- ت ۷۷۴۴۱۲۵/۷۷۴۵۰۸۱
شابک ۸-۵۹-۷۷۳۲-۹۶۴-۹۷۸

۲-رساله لب اللباب درسیروسلوک اولی الالباب- تالیف حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
ناشرانتشارات علامه طباطبائی مشهد ص پ ۳۵۵۹۰-۹۱۳۷۵

تلفن ۸۵۴۳۶۸۴ شابک ۲-۶۱-۶۵۳۳-۹۶۴ چاپ دوازدهم ۱۴۲۴ هجری قمری

۱۳۸۸ هجری شمسی

۳-«رساله سیرو سلوک منسوب به سید بحرا العلوم»-ناشرامیرکبیر-۱۳۶۱

۴- «صراط سلوک»- علی محیطی- انتشارات قائم ال محمد (ص)- چاپ یازدهم- قم-خ ارم-پاساژ
قدس پ ۸۴ ت ۷۷۳۹۵۲۵ شابک ۱-۵-۹۶۱۶۵-۹۶۴

ایراد ها

ایرادهائی که به مکاتب سیروسلوک معروف رایج وارد است اینهاست :

۱ - قرآنی نبودن

۲ - سلیقه ای و نظر شخصی بودن

۳ - نامشخص و نا معلوم بودن راه و راهنما و نتیجه

و اینک شرحی مختصر در باره هریک :

قرآنی نبودن

برای اینکه تصور روشنی از مفهوم «قرآنی نبودن» داشته باشیم باید اول مفهوم «قرآنی بودن» را تعریف کنیم :

بنا به تعریف ، موضوعی «قرآنی» است که قرآن کریم به صراحت درباره آن سخن گفته باشد .

مثلا اگر کسی خواست درباره یک مفهوم قرآنی بحثی کند ، باید مطالب مرتبط با آن را از خود قرآن کریم جمع آوری نموده ، سپس به روشی معقول و علمی آنها را دسته بندی کرده ، و آنگاه اگر استنباط و نتیجه گیری کند ، می توان گفت که استنباط و نتیجه گیری او می تواند «قرآنی» باشد .

آیا قرآن به موضوع «سیروسلوک» پرداخته؟

بله ، وکراراً ، و همچنین با تنوع متناسب با پیشرفت کیفی جامعه مسلمین .

نمونه اش هم «چک لیست» هائی است که درسوره های مختلف به وضوح وشفافیت مسلمانان را به قدم گذاشتن در وادی سیروسلوک تشویق عمومی می کند .

و ما در دفتر اول درخصوص چک لیست های سوره های معارج ، مومنون ، فرقان ، و بقره ، مطالبی عرض کرده ایم .

البته باید این را هم عرض کنیم که آنچه را گفتیم کامل نیست و ضمن رعایت اختصار ، به اندازه ای که برای رساندن منظور لازم بود عرض کردیم .

بنابراین ، آن نوع «سیروسلوک»ی که در قرآن هست و ما میتوانیم آنرا استخراج کرده و مدون نموده ، و عرضه کنیم ، می توانیم اسمش را «سیر و سلوک قرآنی» بگذاریم .

و بنا به همین تعریف ، سیر و سلوک های مورد نظرِ مآخذِ مطرح شده (چنانچه از خود آنها فهمیده میشود) - بنا به تعریف فوق- قرآنی نیستند .

یعنی اساس کار و نقشه راه آنها از قرآن اخذ نشده است .

بطوریکه یکی به یک عارف مجهول الهویه منتهی میشود (ماخذ شماره ۲ ص ۱۴۶ تا ۱۴۹) و یکی به خواجه نصیر طوسی (ماخذ شماره ۱) و یکی منسوب به سید بحرالعلوم (ماخذ شماره ۳) و یکی به آیه الله حسن زاده آملی (ماخذ شماره ۴) ختم میگردد . بقیه هم که نسبتاً زیاد هستند همینطور است.

خلاصه اینکه هیچکدام از آن روشها نه مستقیماً از قرآن و نه حتی مستقیماً از یکی از معصومین (ع) اخذ نشده است .

البته همه این بزرگواران (و امثال آنان) خودشان از علماء اند و طبعاً با قرآن کریم و احادیث آشنا می باشند اما هرچه باشد پیشنهادات آنان درباره سیر و

سلوک از نوع «نظر شخصی» آنان است و برای دیگران حجت نمی باشد ، بلکه باید چیزی را حجت بدانیم که بلاواسطه به قرآن یا معصومین ختم شود .

البته هیچیک از این بزرگواران هم ادعا نفرموده اند که این روش خویش را مستقیماً از قرآن یا عترت اخذ کرده اند بلکه حقیقت این است که از آنجا که «عالم» ، و فی الجمله با قرآن و احادیث آشنا بوده اند ، از این آیه این سوره ، و آن آیه آن سوره ، و این روایت این کتاب حدیث ، و آن روایت آن کتاب حدیث ، چیز هائی را پسندیده ، و جمع و مرتب کرده ، و در نهایت یک روش سیر و سلوک ارائه فرموده اند (و چه بسا که در این راه از روش برخی از بزرگواران متقدم نیز الگو برداری هم کرده اند)

در هر حال ، هر چه باشد ، نتیجه کار که همان روش سیروسلوک پیشنهادی آنان است برای غیرآنان حجت نمی باشد .

البته این را هم باید ذکرکنیم که نقل قول هائی که توسط آن بزرگواران از آیات قرآنی و احادیث معصومان شده ، همگی آنها ، درست و بجا نیست ، بلکه بعضاً استنباط های بسیار اشتباهی هم از آنها سرزده است .

مثلاً از مآخذ شماره ۱ دو مورد ذیل را به عنوان ایراد واضح قرآنی اشاره می کنیم:

در صفحه ۲۲ میگوید:

«و مقابل اخلاص آن بود که غرض دیگر با آن در آمیزد و مانند حب جاه و مال یا طلب نیکنامی یا با طمع ثواب آخرت یا از جهت نجات ورستگاری از

عذاب دوزخ و این همه از باب شرک باشد و شرک دو نوع بود جلی و خفی اما شرک جلی، آن بت پرستی بود و باقی همه شرک خفی باشد»

ایراد واشکال این سخن آن است که خداوند که بارها در قرآن مردم را به تجارت دعوت کرده (مثلا فرموده...تجاره لن تبور...یا...تجاره تنجیکم من عذاب الیم...)، لابد (معاذلله) مردم را به شرک خفی دعوت کرده است!!

در صفحه ۷۴ در باب «تسلیم»، آیه ۶۵ سوره نساء را شاهد آورده، که میفرماید (فلا و ربک لا یومنون.....و یسلموا تسلیمًا)

و این عنوان تسلیم را با مفاهیمی مانند توکل و رضا و توحید و اتحاد و وحدت همسایه قرارداده، یعنی این مفهوم تسلیم در آنجا یک صفت بسیار بالا و والائی است که مومنان خیلی عالیرتبه آنرا خواهند داشت.

اما اگر آیه مذکور را در سوره نساء ببینید و بالا و پائین آن را نیز بخوانید خواهید دانست که موضوع «تسلیم» مذکور با مفاهیمی مانند توکل و رضا و توحید و اتحاد و وحدت اصلاً مرتبط نیست بلکه اولاً معنی «تسلیم در برابر قانون» و، ثانیاً معنی «رضایت قلبی به وجود چنین قانونی» را میدهد، نه آن معانی را که مرحوم خواجه نصیر فرموده است.

البته این نوع خطاها نه منحصر به این دو مورد است و نه منحصر به ماخذ ۱ و ما برای رعایت اختصار، این دو مورد را بعنوان «نمونه» ذکر کرده ایم و چون خواننده این نوع مطالب از نوع «یکفیه اشاره» است به همین مقدار اکتفا می کنیم.

سلیقه ای و شخصی بودن

ماخذ شماره ۱، جریان سیر و سلوک را در ۶ باب و هر باب را در ۶ فصل تشریح میکند.

سلیقه ای بودن این نوع فصل بندی کاملاً واضح است .

خواجه نصیرطوسی یک منجم عالیقدر بوده ، واهل نجوم عدد ۶ را عدد کامل میدانستند و مبنای این گرایش نیز شش مرحله ای بودن آفرینش آسمانها و زمین است (....فی سته ایام....) و بنا بر سلیقه آنان تعداد ساعات شبانه روز مضرب ۶ است و همچنین تعداد درجات یک دایره ۳۶۰ است که مضرب ۶ می باشد و همچنین اجزاء ساعت که به ۶۰ دقیقه تقسیم میشود و خود آن به ۶۰ ثانیه که همگی مضرب ۶ است و مثالهای این امرخیلی بیش از این است اما ما خود را به رعایت اختصار وا داشته ایم .

از اینجا فهمیده میشود که چرا ایشان موضوع مورد بحث را در ۶ باب و هر باب را در ۶ فصل تنظیم کرده است ، و اگر ایشان ریاضیدان ومنجم نبود ، شک نداریم که با این نوع فصل بندی روبرو نمیشدیم .

نزد شیعیان عددهای ۱۲ و ۱۴ نوعی تقدس دارد و لذا اگر دیدیم بعضی از علماء فصول و ابواب نگارش های خود را بر این دو عدد منطبق کرده باشند نباید تعجب کنیم . زیرا ائمه (ع) ۱۲ نفر و معصومین (ع) نیز ۱۴ نفرند .

همچنین است اگر دیدیم بعضی ها اصرار دارند فصول مقالات خود را با عدد ۷ میزان کنند ، باید بیاد بیاوریم که ممکن است عدد ۷ نزد آنان نوعی تقدس داشته باشد (.....سبع سموات....).

خلاصه اینکه بطور کلی اگر به سرفصل باب ها و فصل های روش های سیر و سلوک ارائه شده نظر کنیم بوضوح خواهیم داد تفاوت هایی با هم دارند که نمیتوانیم آن تفاوت ها را جز با عبارت «سلیقه ای و شخصی» بودن تعلیل کنیم .

ذیلاً چند مورد را بعنوان مثال ذکر می کنیم :

ماخذ شماره ۱:

- ۱ - ایمان- ۲ - ثبات - ۳ - نیت - ۴ - صدق - ۵ - انابت - ۶ - اخلاص -
- [۷ - توبه - ۸ - زهد - ۹ - فقر - ۱۰ - ریاضت - ۱۱ - محاسبیت و مراقبت -
- ۱۲ - تقوی] ۱۳ - خلوت - ۱۴ - تفکر - ۱۵ - خوف و حزن - ۱۶ - رجاء -
- ۱۷ - صبر - ۱۸ - شکر - ۱۹ - ارادت - ۲۰ - شوق - ۲۱ - محبت - ۲۲ -
- معرفت - ۲۳ - یقین - ۲۴ - سکون - ۲۵ - توکل - ۲۶ - رضا - ۲۷ - تسلیم -
- ۲۸ - توحید - ۲۹ - اتحاد - ۳۰ - وحدت - ۳۱ - فنا .

توضیح: اقلامی که در [] قرار داده ایم از لحاظ مرحوم خواجه نصیر طوسی (ره) از باب «سلی» ذکر شده و بقیه از باب «ایجاب» است.

ماخذ شماره ۲ مراحل پیشنهادی را چنین لیست کرده:

۱- ترک عادات و رسوم و تعارفات - ۲- عزم (و صبر) ۳- رفق و مدارا با خویش ۴- وفا ۵- ثبات و دوام ۶- مراقبه ۷- محاسبه ۸- مواخذه ۹- مسارعت ۱۰- ارادت ۱۱- نگهداری ادب ۱۲- نیت ۱۳- صمت ۱۴- جوع و کم خوری ۱۵- خلوت ۱۶- سهر ۱۷- دوام طهارت ۱۸- مبالغه درتضرع ۱۹- احتراز از لذائذ ۲۰- کتمان سر- ۲۱- شیخ و استاد ۲۲- ورد ۲۳ و ۲۴ و ۲۵- نفی خواطر و ذکر و فکر

ماخذ شماره ۳ مراتب مزبور را چنین ارائه نموده:

۱- ترک آداب و عادات و رسوم و تعارفات متداول ۲- عزم ۳- رفق و مدارا ۴- وفاء ۵- ثبات و دوام ۶- مراقبه ۷- محاسبه ۸- مواخذه ۹- مسارعه ۱۰- ارادت ۱۱- ادب نگهداشتن ۱۲- نیت ۱۳- صمت ۱۴- جوع و کم خوری ۱۵- خلوت ۱۶- سهر ۱۷- دوام طهارت ۱۸- مبالغه درتضرع و ذلت و خاکساری و مسالت در درگاه خداوندی ۱۹- احتراز از مشتهیات ۲۰- کتمان سر ۲۱- شیخ و استاد ۲۲- ورد ۲۳ و ۲۴ و ۲۵- نفی خواطر و فکر و ذکر

ماخذ شماره ۴ مراحل را چنین پیشنهاد کرده:

۱ - قرآن - ۲ - دائم الوضو بودن - ۳ - پرهیز از پر خوری - ۴ - اجتناب از
پر حرفی - ۵ - محاسبه - ۶ - مراقبه - ۷ - ادب مع الله - ۸ - عزلت - ۹ -
تهجد - ۱۰ - تفکر - ۱۱ - به یاد خدا - ۱۲ - ریاضت و تهذیب نفس [۱۳] -
حکایات [۱۴] - همت - ۱۵ - توبه

توضیح اینکه مورد ۱۳ ذکر چند حکایت است و داخل این زنجیره و جزء پله
های این نردبان نیست .

چنانکه ملاحظه میشود لیست ماخذ شماره ۳ شبیه لیست ماخذ شماره ۲ است
و چون صاحب لیست شماره ۲ متاخر بر صاحب این لیست ۳ است واضح است
که چه کسی از چه کسی اقتباس کرده است .

اما لیست های دیگری هم هستند که با این لیست ها تفاوت های عظیم
دارند .

البته ذکر نمونه به همین مقدار کافیهست اما خواننده گرامی بداند که اگر
میخواستیم این نمونه ها را بطور کامل ذکر کنیم می باید صفحات بسیار
زیادی را فقط به این امر اختصاص دهیم اما همین مقدار برای بیان مقصود
کافیهست و مارعايت اختصار را برگزیده ایم ، زیرا اولاً فقط تیتراها را نقل کرده
ایم ، و ثانیاً خود لیست ها مختلف و متفاوت است .

چنانکه ملاحظه میشود علیرغم تفرقی که در این لیست ها مشاهده میشود
بعضی از محورها در همه آنها مشترک است و در بعضی لیست ها بعضی
سرفصل ها اصلی ، و در بعضی دیگر فرعی است ، و در بعضی لیست ها ،

بعضی سرفصل ها خیلی کشدار و توضیح بر و کلی است ، و بر عکس در بعضی دیگر سرفصل ها دقیق و تعریف شده است و هر لیست با لیست های دیگر تفاوت و مغایرت دارد .

خلاصه اینکه همه این روشها کاملا سلیقه ای و شخصی است و لذا حجیتی جز برای واضع آنها ندارد .

راه نامشخص و نامعلوم ، بدون راهنمای مشخص و معلوم ، دارای نتیجه نامشخص و نامعلوم

الف - راه نامشخص و نامعلوم

در صفحه ۷۰ ماخذ ۳ چنین میخوانیم:

راه هر کس به تفاوت مرض هر شخصی مختلف ، و تقدیر مرض غیر مقدور ، و مقدار دواء غیر مضبوط ، و شناختن مرض هر شخصی مشکل ، و ترتیب علاج صعب ، و عقبات راه بی حد ، و کریوه راه بی نهایت ، و دزدان پنهانی بی غایت ، و شناختن ایشان مستعصب ، چه بسی از ایشان بلباس درویشی ملبس اند .

در حالیکه در «سیر و سلوک قرآنی» چنانکه در دفتر اول دیدیم ، راه سالک مشخص و معلوم است که آن هم چک کردن خویش با چک لیست های چهارگانه است و برای «پس از آن» نیز توصیه های روشن و مشخص و معلومی قابل استخراج و تدوین است که بهتر است شخص مستعدی پیدا شود و این کار را بکند . و اگر هم خداوند عمر و توفیقی مرحمت فرمود ، چه بسا این نگارنده (بعدا) متعرض آن بشود .

ب - راهنمای نامشخص و نامعلوم

در همان مآخذ در صفحه ۹۰ در خصوص تیترا فوق چنین میخوانیم :

واین بر دو گونه است ، استاد خاص و استاد عام . و استاد خاص آن است که بخصوص منصوص به ارشاد و هدایت است که نبی و خلفای خاصه است و استاد عام آن بود که بخصوص مأمور بهدایت نباشد و لکن داخل در عموم «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» باشد .

البته بحث در این باب زیاد است و خلاصه مطلب این است که این توصیه ، «تعلیق به محال» است . زیرا استاد خاص مذکور در دسترس نیست و اگر کسی بگوید بسیاری موفق به رویت امام زمان (عج) شده اند در جواب آنها روایت مشهور (ومعقول) «من ادّعا الرویه فکذبوه» (هر کس که ادعاء رویت - امام زمان - را کرد تکذیبش کنید) را به یادشان می آوریم ، و در مورد استاد عام نیز عرض میکنیم بهتر از صاحبان این مآخذ چه کسی را میتوان به عنوان استاد عام شناخت؟ و تفرق و تشتت آرائشان هم که ملاحظه شد . (ضمنا شرح بیشتر از این را به صلاح نمیدانیم)

اما در «سیر و سلوک قرآنی» ، چنانکه در دفتر اول ملاحظه کرده اید ، راهنمای خاص ، خود آیات واضح قرآنی است و راهنمای عام ، کلیه کسانی هستند که میتوانند در فهم کلمات و عبارات موضوع چک لیست ها (و سپس برای «بالا تر از آن») کمک کنند .

بعبارت دیگر راهنمای خاص خود قرآن است و راهنمای عام ، علم قرآنی است که سالک باید بدست بیاورد .

ج - نامشخص و نامعلوم بودن نتیجه

در خصوص فوق در صفحه ۹۳ همان مآخذ چنین میخوانیم:

و زینهار ، به ظهور خوارق عادات ، و بیان دقائق نکات ، و اظهار خفایای آفاقیه و خفایای انفسیه ، و تبدیل بعضی از حالات خود به متابعت حالات او ، فریفته نباید شد : چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال آنها در مرحله مکاشفه روحیه حاصل میشود ، و از این مرحله تا بسر منزل مقصود ، راه بی نهایت است و بسی منازل و مراحل .

و بسی رهروان این مرحله را طی کرده اند ، و از آن پس از راه افتاده و به وادی دزدان و ابالسه داخل شده ، و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از این امور حاصل [است] بلکه از تجلیات صفاتیه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نمی توان برد ، و آنچه مخصوص واصلین است : تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربانیه اش نه روحانیه

و در این خصوص در مآخذ شماره ۲ صفحه ۱۱۷ چنین میخوانیم :

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه مقام انبساط و ارداتش غلبه داشت بر خوف ایشان و همچنین مرحوم حاج شیخ محمد بهاری رحمه الله علیه اینطور بود ، در مقابل ، حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان

الله علیه مقام خوف ایشان غلبه داشت بر رجاء و انبساط و این معنی از گوشه و کنار سخنانشان مشهود است .

همانطور که ملاحظه میشود ، از متن های فوق ، این نکات استنباط میگردد:

۱ - معلوم نیست که تغییر حالات سالکان این مسیرها (که مآخذ مذکور پیشنهاد میکنند) و ارائه بعضی خوارق عادات از سوی آنها دلیلی بر «رسیدن به نتیجه درست» باشد .

۲ - همچنین معلوم نیست که پیدا کردن بعضی صفات مطلوب از سوی سالکان نیز دلیلی بر «رسیدن به نتیجه درست» باشد.

۳ - سالکان ممکن است به نتایجی برسند که مغایر و حتی متضاد با نتایج بعضی دیگر از سالکان باشد .

۴ - بسیار متحمل است که سالکان پس از مقداری سلوک ، به نتیجه ای مهلک سقوط کنند (که در متن ، کلماتی مانند دزدان و ابلیس ها در مورد آنها بکار رفته)

۵ - بعضی از خوارق عاداتی که از سالکان مشاهده میشود از سوی کفار هم ممکن است ارائه شود . (به موضوع «ادگار کیسی» و مرتاضان که در صفحات آینده می آید توجه فرمائید)

اما در «سیروسلوک قرآنی» چنانکه در دفتر اول دیده اید ، سالک از لحاظ معنوی به مقاماتی مانند «مصلّین» و «مومنون» و «متقون» و

«عبادالرحمن» میرسد ، و از لحاظ موقعیت آخرتی نیز به مدارجی مانند «فی جنات مكرمون» و «فردوس» و امثالهم نائل می‌گردد ، که نتیجه ای است روشن و مشخص .

لطفا توجه فرمائید که این بحث خیلی کشدار است و خیلی هم محل حساسیت است و ما موضوع را (با توجه به کیفیت خواننده) به اختصار برگزار کرده ایم .

دفتر سوم

نقد و بررسی

چگونگی کسانی که از علماء هم نیستند اما در عین حال مریدانی در

بین مردم دارند

و در نزد آنان بعنوان اشخاصی «خارق العاده» یا «نظر کرده» یا «وارسته» یا «صاحب

معجزه» (یا عناوین دیگر همسنگ اینها) جا افتاده اند .

ایرادها

اشخاص مذکور در این مآخذ ، افرادی هستند ، مانند من و شما دارای اسم و آدرس و شهرت و خانه و زندگی مشخص و معلوم .

از آنها «کرامت» هائی نقل میشود ، از قبیل دعاهاى مستجاب ، عبادات مفصل و طولانى ، نصیحت دیگران ، دیدن ائمه (ع) ، وامام زمان (ع) ، پیشگوئى بعضى حوادث ، دخالت در بعضى جریان های عادى طبیعى و امثال آن .

کم کم این چیزها درمورد یک شخص دربین مردم شایع شده و بعضا یک کلاغ چهل کلاغ هم میشود و عده ای بعنوان «مرید» دور این گونه اشخاص را میگیرند و نوعی «مرجعیت» برای آنها بوجود می آید ، و از آن مهمتر ، عده ای سعی می کنند ببینند آنها چه میکنند تا خودشان هم بتوانند همان کارها را بکنند تا شاید به «مقام» ی مانند «مقام» آنها برسند .

این موضوع ایراد های بزرگی دارد که ذیلا عرض میشود ؛ اما مهمترین ایراد آن این است که آنها ، مستقیم یا غیرمستقیم ، «نشانی غلط» میدهند و پیروانشان به گمراهی می افتند که مولفه های آن اینهاست :

۱ - خلط چیزی که منشاء ژنتیک دارد با چیزی که منشاء عبادی دارد ،

۳- وجود خطاهای فاحش در توصیه های منادیان این قبیل راه ها ،

۳ - مشتبه شدن بعضی امور بر خودشان

۴ - تخریب و فاسد کردن عقاید صحیح و حق از طریق بازکردن راهی موازی با
مواریث پیامبر (ص) و ائمه (ع) ،

۵ - بی اهمیتی «کرامت» هائی که به آنان نسبت داده میشود ،

۶ - تشویق مردم به تکلف

ماخذها

ماخذ شماره ۵- «آسمانی» انتشارات موسسه فرهنگی- مطالعاتی شمس الشموس چاپ چهارم ۱۳۸۵ شابک ۶-۵-۹۳۴۱۰-۹۶۴ پخش: تهران خیابان شریعتی بعد از ایستگاه ملک کوچه شهید احمدیان بن بست آزادگان پ ۱۲

ماخذ شماره ۶- «بهترین کاسب قرن» عابد نهانندی نشر سبحان-۱۳۸۳- چاپ نهم تهران- میدان امام حسین- ابتدای خواجه نصیرطوسی کوچه شهید داستانپور پلاک ۳۳/۲ تلفن ۷۷۵۳۹۲۴۶ شابک ۳-۹۶-۵۹۷۸-۹۶۴

ماخذ شماره ۷- «کیمیای محبت» محمد محمدی ری شهری- سازمان چاپ و نشر دارالحدیث چاپ بیست و پنجم ۱۳۸۷ قم- میدان شهداء- خیابان معلم نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن ۷۷۴۰۵۲۳

نسبت دادن چیزی که منشاء ژنتیکی دارد به منشاء عبادی

کسانی بوده اند که نه مسلمان و نه شیعه بوده اند و نه عباداتی به سبک و سیاق ما میکرده اند اما خوارق عادات عجیبی از آنها سرزده است .

از جمله اینان ، نوستر آداموس بسیار معروف است که پیشگوئی های تحقق یافته مشهوری هم دارد . که علاقمندان را به جستجوی آثار او در اینترنت یا مطالعه کتابی که درباره او منتشر شده توصیه میکنیم .

علاوه بر او ، از این نوع اشخاص ، شخصی است بنام «ادگار کیسی» که معاصر ما میباشد که تاریخ تولد و فوت او به ترتیب ۱۸۷۷ و ۱۹۴۵ است .

طفولیت او با اطفال دیگر فرق داشت بطوریکه در جنگل می نشست و انجیل میخواند و با خوابیدن روی کتابها مطالب آنها را حفظ میکرد .

در سی سالگی به التهاب حنجره دچار شد ، و برای معالجه آن ، خودش به هیپنوتیزم خویش پرداخت ، و در خواب درمان خود را به دیگران آموخت .

در ۱۹۱۱ سرطان همسرش را به همین روش معالجه کرد .

از جمله حالات او این بود که به خلسه میرفت و در آن حالت چیزهائی میگفت که پس از برگشت به حالت عادی چیزی از آن گفته ها را به یاد نمی آورد .

ادیسون مخترع معروف ، و ویلسون رئیس جمهور آمریکا و راکفلر ثروتمند مشهور از کسانی بودند که بسیار با او به مشورت پرداخته و از حالت عجیب او بهره ها برده اند .

در سال ۱۹۲۵ (چهار سال قبل از شروع رکود اقتصادی مشهور امریکا) به عده ای توصیه کرد «سهم خود را بفروشید»

در ۱۹۳۵ جنگ جهانی دوم را پیشگوئی کرد (زمان شروع ، زمان ختم ، و برخی حوادث مهم مقارن آن را نیز گفت)

در ۱۹۴۵ پیش بینی «کشته شدن یک رئیس جمهور» را کرد .

او هرگز این قدرت (پیشگوئی) خود را از دست نداد .

چیزهائی در باره زمین شناسی (و بطور خاص رود نیل) گفت که بعدا درست در آمد .

همچنین درباره تغییرات شدید آب و هوا ، تغییر محور زمین ، و افزایش فعالیت آتش فشان ها ، چیزهائی گفت که همگی درست در آمد .

[مطالب فوق به نقل از شبکه ۴ سیمای جمهوری اسلامی در مهر ماه سال

۱۳۸۸]

کودکی مرحوم رجبعلی خیاط و مرشد چلوئی که خوارق عاداتی از آنها نقل می شود شباهت هائی با کودکی ادگار کیسی دارند .

اما قبل از ورود به این مطلب بهتر است داستانی بخوانید :

خورنده سیب بی صاحبی که دنبال حلالیت بود

مشهور است که کسی در یکی از دهات اردبیل به کارگری مشغول بود و در یکی از روزها پس از پایان کار روزانه که راهی منزلش بود در راه کنارجوئی نشست و برای رفع خستگی مقداری آب به سر و صورت خود زد و در همین حین یک عدد سیب از روبرو به چشمش خورد و او هم دست دراز کرد و سیب را از آب گرفت و خورد .

پس از خوردن سیب ، ناگهان این سوال را ازخویش کرد که این سیب مال چه کسی بود و چرا خوردم و اگر صاحبش راضی نباشد چه؟ و در آخرت جواب خدا را چه بدهم؟ و غیره و غیره.

ناگهان دنیا درمقابل چشمش تیره شد و خود را بدبخت ترین شخص پنداشت و هراسان دنبال ریشه یابی جواب سوال های خود شد.

در پرس و جوی اولیه فهمید که آن جوی آب به فلان باغ سیب وارد و از آن خارج میشود و آن سیب ازدرخت های آن باغ به داخل آن جوی افتاده یا انداخته شده و لاغیر .

او به درب آن باغ رفت و خواهان ملاقات مالک آن شد که حلالیت بخواهد .

به او گفته شد که مالک در محل نیست بلکه در فلان شهر است .

او مصمم میشود مالک را ببیند و لذا نشانی هائی میگیرد و برای تهیه خرج سفر خویش مقداری کارگری میکند تا بتواند کرایه و هزینه خورد و خوارک خود را جور کند و بالاخره مالک را می بیند و قصه را میگوید و حالیت میخواهد .

مالک بسیار تعجب میکند که یک نفر برای چنین مطلبی اینهمه زحمت کشیده و خرج کرده و معطل شده ، و آمده او را ملاقات کند و لذا چند سوال جانبی از آن جوان میکند و بالاخره به او میگوید من حالات نمیکنم مگر اینکه با دخترم که کور و فلج و پیس است عروسی کنی .

آن جوان میگوید ازدواج با چنین دختری خودش یک عذاب دردناک است و خوردن یک سیب که چنین جریمه ای ندارد و خیلی سعی میکند مالک باغ را راضی کند که مدتی بدون دستمزد برایش کارگری کند اما مالک راضی نمیشود و میگوید حقى بگردن تو پیدا کرده ام و تو باید یا مرا راضی کنی یا در قیامت یقه ات را بگیرم .

آن جوان بیچاره هرچه اصرار و الحاح میکند در دل سنگ مالک باغ تاثیری نمیکند و بالاخره پیش خودش حساب و کتاب میکند که این رنج ازدواج با چنین دختری بالاخره تمام میشود و عمر بالاخره به سر میرسد اما عذاب آخرت سخت و تمام نشدنی است و بهتر است به چنین ازدواجی رضایت بدهد .

مالک باغ فوراً ترتیب کارها را میدهد و ملای ده را خبر و دخترش را به عقد آن جوان در میآورد و همان شب هم آنها را به حجله میفرستد.

داماد با دلی پر خون و با اکراه بسیار زیاد به حجله گاه میرود و پس از کنار زدن روبنده عروس می بیند از کوری و پیسی در چهره عروس کوچکترین نشانه ای نیست ، و بر عکس ، بسیار هم زیباست و تفحص بیشتری میکند و می بیند فلج هم نیست بلکه در سلامت کامل است ، لذا فوراً از حجله گاه بیرون می آید و از مالک باغ موضوع را استفسار میکند و او جواب میدهد که دخترش تنها فرزند اوست و خیلی دوستش دارد و همیشه نگران بوده که از بین خواستگارهای زیادش او را به چه کسی بدهد و وقتی می بیند یک چنین فرد خدا ترسی به تورش خورده فکر کرده که این شخص همان کسی است که از خداوند همیشه می طلبیده و آن داستان را هم سرهم کرده که خدا ترسی او را کاملاً آزمایش کند .

داماد نمیداند چه بگوید و به حجله بر میگردد و آن شب را تا مدتی طولانی به نماز و دعا و شکر میگذارند و آنگاه با همسرش وصلت میکند.

آنگاه پدر زنش عروسی مفصلی میگیرد و جهیزیه مفصل تری به دخترش میدهد ، از جمله یک خانه مناسب با وسایل کامل و یک قطعه زمین کشاورزی .

مرد زمین را از همسرش اجاره میکند و در آن کار میکند و چون علاوه بر خدا ترسی آدم با هوش و زحمتکشی هم بوده ، خداوند هم به کار او برکت میدهد

و بزودی ثروتمند میشود و پسری را که خداوند از آن زن به او داده بود برای تحصیل نزد ملای ده میگذارد.

ملا که در او استعداد قابل توجهی می بیند به او توصیه میکند او را به شهر بفرستد که تحصیل علم بهتری کند و او هم که توانائی مالی کافی داشته او را به شهر میفرستد.

کم کم آن طلبه جوان می بیند جز «نجف» نمی تواند تشنگی علمی او را سیراب کند و با هزینه پدرش به آنجا میرود و بالاخره یکی از علماء بزرگ عالم تشیع میشود که اسمش «مقدس اردبیلی» است (رحمه الله علیه) و از تالیفات مشهور او کتاب «حدائق الشیعه» می باشد.

این عالم بزرگوار بسیار اهل ورع و باریک بین و دور از پرداختن به کوچکترین مکروهات بود.

نقل میکنند که وقتی به زیارت کربلا میرفت ، چون تا محدوده زیادی بمرکزیت حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام و به شعاع چندین کیلومتر را جزء «حرم» میدانست در آبریزگاه های آن محدوده تخی نمیکرد بلکه ادرار خویش را در مشکی جمع میکرد و به خارج آن محدوده میبرد و در جائی خالی میکرد.

این یک نمونه از خدا ترسی سنگینی بود که فقط در آن مورد از او نقل میشود و در سایر موارد زندگی نیز بسیار بر خود سخت میگرفت ، بطوریکه آن نوع

زندگی که او داشت حتی برای سایر علماء هم قابل تحمل نبود و نوعاً مانند او زندگی نمیکردند.

تحلیل

در داستان آن سیب ، شکنجه ای که پدر آن عالم بزرگوار بر خود تحمیل کرد اصلاً لازم نبود ، زیرا سیبی که درجوی آب داشت میرفت بلامالک بوده و خوردن آن کوچکترین اشکالی نداشته است . لذا قبول آن زحمات و تن دادن به آن جریمه سنگین نه تنها از نظر شرع لازم نبوده بلکه از نظر هر عقل معمولی نیز نا موجه بوده است .

یعنی عمل او گر چه از لحاظ «خدا ترسی» کاملاً قابل احترام است اما در عین حال چیزی غیر از یک عمل جاهلانه نبوده است .

اما او چون نسبت به شرع جاهل بوده ، مطابق خدا ترسی مفرط خویش ، آن ناراحتی ها را به جان خود خریده ، خداوند هم به نیت او نگاه کرده و پاداش او را در این جهان به خوبی داده و در فاصله یک شب او را از یک کارگر بی سرمایه به یک اجاره دار و یک خانواده دار صاحب آینده ای روشن تبدیل کرد و در آخرت نیز البته پاداش خدا ترسی مفرط خویش را (ولو جاهلانه بوده باشد) خواهد گرفت .

اما رفتار مقدس اردبیلی که از علماء بزرگ بود چه توجیهی دارد؟

مگر او این قسمت از قرآن را نخوانده بود که «ماجعل علیکم فی الدین من حرج» و مگر رفتار علماء دیگری را که به زیارت امام حسین علیه السلام می آیند و خود را به چنان زحمتی دچار نمیکنند ندیده بود؟

پس چرا خود را به آن زحمت نا موجه می انداخت؟

جواب این است که آن بزرگوار در این عمل نا لازم ، راه شرع را نمی رفت ، بلکه راهی را میرفت که «ژن» خدا ترسی مفرط جاهلانه پدرش در او به ودیعت گذاشته بود .

یعنی عقل او و شرع مقدس به او میگفتند لازم نیست چنین زحمتی را بر خود هموار کنی ، اما تاثیر «ژن» مورد بحث ، قوی تر از عقل و شرع در او عمل میکرد .

بعبارت دیگر ، «چشم ژنی» او ، راه «چشم عقل» و «چشم شرع» او را بسته بود .

البته این هم هست که احتیاط افراطی اوضری به کسی نمیرساند ، بلکه فقط «زحمت»ی می کشید که البته امید «اجر» هم دارد.

در زندگی مرحوم شیخ رجبعلی خیاط و مرحوم مرشد چلوئی نیز چنین چیزهایی کم دیده نمیشود ، با این تفاوت که چون آنها «عالم» نبودند طبعاً محدوده شرع را به خوبی نمی شناختند ، و لذا بعضی افراط های آنها بطور قطع برای تفکر دینی عده ای مضراست . چنانکه در صفحات بعد می بینیم .

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط از مادرش چنین نقل میکند:

موقعی که تو را درشکم داشتم شبی پدرت - که در چلو کبابی کار میکرد - کباب درسته به خانه آورد . خواستم بخورم ، دیدم که تو به جنب و جوش در آمدی و با پا برشکم می کوبی . احساس کردم که از این غذا نباید بخورم . دست نگه داشتم و از پدرت پرسیدم که : هرشب ، باقی مانده کباب جلوی مشتری ها را به خانه می آوردی ، چه شد که امشب کباب درسته آورده ای؟ پدرت گفت: حقیقت این است که اینها را بدون اجازه آورده ام . من هم از آن غذا نخوردم .

تحلیل

مادر مرحوم شیخ رجبعلی در مورد کباب وارد شده به منزل شرعا لازم نبود سوالی بکند و حساسیتی نشان دهد زیرا شوهر او غذائی به منزل آورده و مسئول خیر و شرش نیز همو بوده است . اگر هم بقول او «اجازه نگرفته بوده» ، ممکن بود بعدا اجازه بگیرد یا حساب کند . اصل اعتراض به او ، و شوهر را درگوشه رینگ قرار دادن ، و مجبور به اتخاذ موضع انفعالی نمودن ، عملی غیر ضرور و بلکه خلاف مصلحت و حکمت ازدواج است.

آنطور که در ماخذ شماره ۷ آمده ، معلوم میشود او زن «بیش ازحد معقول حساس ونگران»ی بوده ودرآن واقعه خود را در معرض خطر «حرام خواری» و «تابودی اخروی» دیده و از حالت عادی خارج شده و به حالتی از جنس

«نگرانی شدید» و «قهر و غضب فوق العاده ناشی از خیال خطر سقوط در ورطه هلاکت» افتاده و قبل از اینکه برخورد مسلط شود بطور ناخودآگاه ترشحاتی بعلت حالات عجیب خویش در خون خود تزریق نموده که ترشحات مذکور اثر فوری روی جنین گذاشته و او را وادار به حرکاتی نموده و او نیز با خوشحالی حرکات جنین را تصدیقِ تصورات خویش تلقی کرده و آن را «مدرکی دال بر تایید الهی تصورات خویش» گرفته و ضمناً درمورد جنین داخل رحم خویش نیز تصویری از قبیل «فوق العاده» و «نظر کرده خدا» و «دارای قوای خاصی که قادر به درک حرام و حلال و ابراز مخالفت عملی» باشد نموده ، بطوریکه موضوع را اهمیت داده و از یاد نبرده و بعداً برای پرسرش نقل نموده است .

خلاصه اینکه ، مادر مرحوم شیخ بعلت بی بهرگی از علم ، چیزی را که خودش علت پیدایش آن بوده به آن جنین نسبت داده ، و سپس از آن نتیجه های نا درست تری گرفته است.

اما اتفاقی که برای جنین افتاده ، این بوده که سیستم عصبی و روانی او ، در هر حال تحت تاثیر آن ترشحات قرار گرفته ، و او از آن لحظه به بعد دیگرمانند سایر جنین ها نبوده ، و البته باید درک شود که حادثه مذکور تنها یکبار اتفاق نیافتاده و مشابه های بسیاری داشته که یکی از آنها در کتاب (ماخذ شماره ۷) آمده است .

این حالت افراطی احتیاط راجع به حلال و حرام کم کم او را به جایی رسانده که در اینجا و آنجا که وعظ و موعظه ای می شنیده فقط قسمت قهاریت و

منتقمی خداوند را در ذهن خویش جا میداده و قسمت های مربوط به لطف و رحمت و بخشنندگی خداوند متعال را یا به ذهن نمی سپرده یا آنرا با آن قسمت دیگر توجیه میکرده و کم کم حالتی مانند پدر مرحوم مقدس اردبیلی پیدا کرده و بعدا که بزرگ و بزرگترشده به عبادات و ریاضت هائی متناسب با آن ذهنیات خویش پرداخته ، و در نتیجه ، آن ذهنیات در وجود او راسخ تر و قوی ترشده ، و مآلا برتمام وجود او چیره گشته ، بعبارت دیگر ، تاثیرژنتیکی که مرحوم شیخ ، قبل از تولد دریافت کرده جنبه احساساتی او را تقویت و جنبه عقلی او را تضعیف کرده است و گرنه کدام عقل سالم قبول میکند که جنین ، در رحم ، حلال و حرام را تشخیص دهد ، و از خود بیخود شود ، و لگد زنی کند؟

چنانکه ازماخذ شماره ۶ صفحه ۱۸۱ فهمیده میشود ، مرشد چلوئی هم داستان مشابهی دارد :

نوه او ازقول پدر بزرگش میگوید پدر و مادرم در جوانی که با شتر و چارپا بسوی تهران می آمدند در بین راه که سفره غذا را باز کردند دیدند مورچه زیادی در آن هست و پدرم میگفت مورچه ها مال نهانند است و ما آنها را از خانه وکاشانه شان دور و به آنها ظلم کرده ایم لذا سفره را با همان وضع جمع کرده و به نهانند برگشته و سفره را باز و مورچه ها را به اصطلاح در محل خودشان رها و آزاد کرده بوده است.

دراین مورد نیزتحلیل مشابهی میتوان نمود که دیگر لازم بنظرنمیرسد و لذا بعضی خلاف عقل بودن رفتارهای آن مرحوم را تعلیل می کند (مثلا اینکه

ایشان می گذاشت زنش او را از منزل بیرون کند و در مقابل اهانت های او واکنش نشان نمی داد و میگفت این تقدیر من است و غیره و غیره که اصلا با موازین عقلی و شرعی موجه نیست ، اما آن مرحوم نیز مانند مرحوم شیخ رجبعلی بیشتر تحت تاثیر احساساتش بود تا عقلش و علت آن نیز علل ژنتیک می باشد) اما این هم هست که خداوند جایزه صداقت را میدهد ولذا به پدر مقدس اردبیلی اولاً بطور ناگهانی زن خوب و مال و سپس اولاد صالح داد و به مرحوم شیخ رجبعلی و نیز مرحوم مرشد چلوئی نیز جوایزی از قبیل بعضی «گفتارهای بطور خارق عادت درست درآمده» داد ، اما تفسیری که آنها از آن خوارق عادت کردند ، نیز ، بعضاً نادرست بوده است و علت آن نیز این بود که عقل آنها بشدت تحت تاثیر احساسات آنها بوده و آنها نمیتوانستند مانند آدم عادی (که سراب را جدی نمیگیرد) رفتار کنند ، لذا مطالبی را (به قول خودشان) به «چشم برزخی» و «عالم معنا» و این نوع چیزها مرتبط میکردند.

مثلاً مرشد چلوئی میگفت که من درهمه کارها با امیرالمومنین مشورت میکنم که این سخن ، سخنی است بسیار گزاف ، و گزاف بودن آن از آنجا معلوم میشود که کسی داستان حضرت موسی و آن «عالم» را درسوره کهف خوانده باشد ، میداند که که خضر به موسی چقدر تشدد میکرده و چگونه او را ترک کرده و غیره و غیره

نه مرشد چلوئی از موسی(ع) بالاتر است و نه امیرالمومنین از خضر کمتر است و گفتن چنین سخنانی باطل اندر باطل و نشان از نبودن عقل نقاد در کسی است که این قبیل اظهارات از او صادر میشود.

خلاصه:

ادگارگیزی و شیخ رجبعلی خیاط و مرشد چلوئی دراینکه کودکی «غیرعادی» داشته اند شریکند و حالات خاص «غیرعادی» آنها را باید بیشتر به حالات ژنتیک آنها مرتبط کرد تا دیانت شان .

اما متأسفانه عده زیادی مرید و پیرو شیخ رجبعلی و مرشد چلوئی و امثال آنها شده و تصور میکنند که اگر شبیه آنها عمل کنند به مشابه حالات و رفتار آنها میرسند که تصویری باطل است زیرا آنها «غیرعادی» بودند و اینها نیستند.

۲

وجود خطاهای فاحش در این قبیل راه ها و اشخاص

در صفحه ۲ : ماخذ ۱ میگوید: «اهل سلوک را التفات به غیر حق تعالی که مقصد ایشان است گناه باشد و از آن توبه باید کرد»

خیلی ممنون!

پس معلوم میشود رسول اکرم (ص) هنگامی که با اصحاب خویش ، یا مراجعان ، یا همسران خویش ، به گفتگو بود ، مشغول گناه بوده! (معاذالله) این چه منطقی است؟

بطلان این نوع سخنان ، نزد عقل سلیم ، آنقدر روشن است که نیاز به پرداختن بیشتر به آن نیست.

در صفحه ۲۲ همان ماخذ میگوید:

و مقابل اخلاص آن بود که غرض دیگر با آن در آمیزد و مانند حب جاه و مال یا طلب نیکنامی یا با طمع ثواب آخرت یا از جهت نجات ورستگاری از عذاب دوزخ و این همه از باب شرک باشد.

اگر سخن فوق صحیح باشد پس باید سخن قرآن که درسه آیه مردم را دعوت به «تجارت» کرده ، دعوت به «شرک» باشد (معاذالله)

البته چون در دفتر اول به موضوع تجارت پرداختیم ، در اینجا دیگر شرح و تفصیلی عرض نمی کنیم .

در صفحه ۱۹ از مآخذ شماره ۳ میگوید

تخمیر طینت آدم ابوالبشر (ع) در چهل صباح انجام پذیرفت.....و به روایتی چهل سال جسد آدم در میان مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت الهیه بر او می بارید...

بطور کلی ، امروز دیگر در مورد کسانی که هنوز پایبند آن الگوئی از «آفرینش» هستند که بر مبنای آن خداوند را در حد مجسمه سازان پائین آورده و میگویند خداوند خمیری درست کرد و آدم را از آن آفرید و سپس در آن فوت کرد و او ناگهان جاندار شد ، فقط باید اظهار تاسف کرد .

زیرا چگونه میتوان از یکطرف قرآن خواند و از طرف دیگر به این روایت یهودی مخالف قرآن پای بند شد؟

در هر حال در این مورد هم بحثی نمی کنیم و اگر کسی علاقه و حوصله داشت به سایت www.tafsir.jamal-ganjei.com (صفحه اول ستون دست چپ) کتاب «پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان» این نگارنده مراجعه فرماید.

درماخذ شماره ۷ ص ۴۸ چنین میگوید:

داود علیه السلام درحال عبور از بیابانی مورچه ای را دید که مرتب کارش این بود که از تپه ای خاک برمیداشت و بجای دیگری میریخت . از خداوند خواست که از راز این کارآن مورچه ، آگاه شود . مورچه به سخن درآمد که معشوقی دارم که شرط وصال خود را آوردن تمام خاک های آن تپه به این محل قرار داده است .

داود (ع) فرمود با این جثه کوچک ، توتاکی میتوانی خاک های این تل بزرگ را به محل مورد نظرمنتقل کنی؟ و آیا عمرتوکفایت خواهد کرد؟

مورچه گفت همه اینها را میدانم ولی خوشم که اگر در راه این کارمیرم به عشق محبوب مرده ام .

حضرت داود (ع) یک پیغمبر خدا بود.

آیا عقل قبول می کند که آن پیامبر خدا نمیدانسته که درجهان مورچه ها مفاهیمی مانند «عشق» و «محبوب» وامثال آن مطلقا بیربط است؟ آیا سزا h است شخصی که مدعی چشم برزخی و عالم معنا و رویت امام زمان است برای رسیدن به نتیجه مورد نظرخویش ، اینگونه حدیث باطل نقل کند و به حضرت داود علیه السلام افترا ببندد؟

ماخذ ۷ درص ۶۱ میگوید :

دربرزخ دیدم که روح یکی از مقدسین را محاکمه می کنند و همه کارهای ناشایست سلطان جائز زمان او را در نامه عملش ثبت کرده بودند و به اونسبت میدادند آن شخص گفت من اینهمه جنایت نکرده ام به او گفته شد : مگر در مقام تعریف از او نگفتی «عجب امنیتی به کشور داده است!»

موضوع فوق چنان موضوع خجالت آوری است که نمیدانم چطور به آن پردازم و لذا فقط به چند نکته اشاره میکنم:

۱ - آیا شخص فوق هیچ کار مفیدی نکرد ؟ آیا ذکر بعضی کارهای مفید او گناه است؟ (با کدام ماخذ قرآنی؟)

۲ - مطلب فوق ، با دوایه آخرسوره زلزال (و آنهمه آیات همعرض و همپایه آن) مخالف است و سخنی که مخالف قرآن باشد ، باطل است . از هر کس که صادر شده باشد .

۳ - صاحب سخن فوق خداوند را چقدر کوچک نموده که یک موضوع پیش پا افتاده حقوقی و جزائی را هم نمی داند (معاذالله) و «اصل تناسب مجازات با جرم» را متوجه نیست (معاذالله) آیا خدائی که اومی شناسد اینطور است که کسی را که یک موضوع بدیهی را بیان و تحسین میکند ، و اصلا مجازاتی براو مرتب نیست ، به مجازات ظلم ها و قتل ها و مصادره ها و حبس های ظالمانه و خیانت ها و گناه های عظیم رضا شاه پهلوی مجازات کند؟

واقعا حیرت انگیز است که اینگونه اشخاص خداوند را چقدر کوچک می کنند (معاذالله)

سخن در این باب زیاد است ولی این نگارنده اهل اختصار است و البته خواننده این قبیل مطالب نیز از جمله اشخاص «یکفیه الاشاره» است.

مشتبه شدن بعضی امور بر خودشان

موضوعی که در صفحه ۴۳ ماخذ شماره ۵ آمده ، از این نوع است:

شخصی به بزرگوار مطرح در ماخذ شماره ۵ اهانتی میکند و فوراً روی زبانش تاولی پیدا میشود و ظرف ۲۴ ساعت میمیرد.

مریدان آن بزرگوار آن حادثه را به کرامت او نسبت میدهند.

سوال : آیا آن بزرگوار نزد خدا عزیزتر بود یا پیامبر اکرم (ص)؟ که قرآن پراستی از ذکر شدید ترین نسبت هائی مانند کاذب و مفتری و ساحر و مجنون که به آن حضرت از طرف مخالفانش داده میشد؟ و چرا خداوند یکبارچنان واکنش سریعی به نفع آن حضرت نشان نداد؟

بله! تفسیر مطلب این است که آن شخص اهانت کننده از چند سال قبل مبتلا به سرطان خون بوده و اتفاقاً ۲۴ ساعت قبل از مرگ خویش آن اهانت را هم مرتکب شده بود .

اما واقعه مزبور را آن بزرگوار به خود گرفته ، زیرا درجاهای دیگر ماخذ شماره ۵ هم دیده میشود که ایشان کراراً اظهار تاسف میفرموده که چرا آن روز جواب او را نداده و خشم خود را تخلیه نکرده تا آن توهین کننده به آن مصیبت دچار نشود!

اساساً روش خداوندی این نیست که به نفع اشخاص ، حتی اولیاء خود ، در این دنیا وارد عمل شود (ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا...) البته کسی در اینجا «ان قلت» نکند که تکلیف آیاتی مانند «ان تنصروا الله ینصرکم» و امدادهای اعجازی که خداوند درباره انبیاء اعمال میفرموده با این بحث چه میشود زیرا جوابش این است که «ان تنصروا الله.....» بیان یک قانون حاکم بر جوامع است و لزوماً همیشه لازم نیست در مورد هر فرد هم همواره اعمال شود ، مورد «امداد های اعجازی پیامبران» هم که اساساً پرونده جداگانه ای دارد .

نمونه ها در این باب زیاد است و نه منحصر به این مورد و نه منحصر به آن ماخذ است اما بعنوان ذکر نمونه همین مقدار کافیست.

تخریب عقاید صحیح از طریق بازکردن راهی دیگر بموازات آنها

۱ - به بعضی از این اشخاص نسبت میدهند که «چشم برزخی» آنها «باز» شده و مردم را به آن صورتی که درعالم برزخ ظاهر میشوند میدیده اند مثلا بعضی ها را بصورت سگ و بعضی را بصورت گاو و غیره میدیده اند.

پیامبر اکرم (ص) و ائمه بزرگوار ما از هر «سالک»ی بالاتر بوده اند ، وبا وجود این ، روایت صحیح و معتبری دایر براین نوع نسبت ها به آنان وجود ندارد.

کسی که (مطابق آنچه که در ماخذ ۷ آمده) از چهار راه سیروس تا چهار راه گلوبندک پیاده میرود و برمیگردد ، و در این مسیر شلوغ طولانی غیر از یک نفر را بصورت آدمیزاد نمی بیند ، این نشان کرامت نیست بلکه نشان توهمات و معیوب بودن چشم است.

چشم بی عیب آن است که چیزهای معمولی را که اکثر آدمها می بینند ببیند و بیش از آن را نبیند.

مثلا اگر چشم کسی باکتریها و ویروس ها را ببیند ، درست است که در حقیقت کار میکروسکوپ را کرده ، اما چنین چشمی «چشم سالم» نیست ، بلکه «معیوب» است.

مانند «شش انگشتی» که انگشت اضافه نشانه کمال نیست بلکه نقص است .

برای هریک از ما ممکن است پیش آمده باشد که در روز آفتابی ، در جاده اسفalte بیرون شهر «آب» ببینیم ، اما عقل ما فوراً این «بینش» ما را اصلاح میکند و میگوید این چیزی که چشم دیده ، آب نیست بلکه «توهم آب» است یعنی «سراب» است.

ممکن است مرحوم شیخ رجبعلی خیاط در اثر تفاوت های ژنتیکی که با آدمهای معمولی مانند بنده و شما داشته چشم او یک چیزهائی را میدیده ، چرا عقلش به اونهییب نزده که « اینها واقعیت ندارد . چشم تو دارد به تو خیانت میکند و گزارش های غیرواقعی میدهد» چرا عقلش به اونهییب نزده که «آخه مرد خوب ! اونى که شنیدی شکل و شمایل اشخاص عوض میشه ، قیامته نه برزخ!»

بله عقل او ، او را تکذیب نکرده ، و او آن چیزهائی را که دیده باور کرده ، و به دیگران هم گفته ، و این گفته او منتشرشده (مانند ماخذ شماره ۷ که لافل درسه سال پیش به چاپ بیست و پنجم رسیده بود) وعده ای این گزارش چشم معیوب او را قبول کردند و او را صاحب مقامات بسیار بلند الهی دانستند و عده ای از آنها میگویند «چه کنیم که چشم برزخی ما هم باز شود» ؟

به این اشخاص باید گفت قرآن کتاب عقل و اعتدال است . پیامبر(ص) و ائمه (ع) مردان راهنمای عقل و اعتدال اند و اگر این چیزی که مرحوم شیخ رجبعلی خیاط داشت ، چیز خوبی بود ، هم قرآن و هم پیامبر(ص) و هم ائمه (ع)

اولین مشوق های آن بودند ، پس چرا قرآن و احادیث صحیح معتبرحتی از یک مورد تشویق برای «کوشش برای بازشدن چشم برزخی» خالی است؟

کسی که به زعم خویش خواستار «بازشدن چشم برزخی» خویش باشد هر قدر هم که ریاضت های عجیب و غریب بکشد به آن نمیرسد زیرا آن تفاوت ژنتیکی را با آدم های معمولی ندارد و تازه اگرهم به چیزی برسد از نوع توهمات است و کوچکترین ارزشی ندارد.

یعنی عمری را تلف کرده ، و رنج زیادی برده ، و چیز موهومی بدست آورده است.

این موضوع علاوه برآن که برای خود آن شخص این خطر را دارد که او را دچار توهم می کند ، و او «توهمات» خود را «حقیقت» می پندارد یک عیب بزرگتر هم دارد و آن هم این است که در اثر این توهمات ، عقاید دیگران را تخریب میکند.

مثلا درداستانی که از ماخذ ۷ در فصل ۲ به نقل از ص ۶۱ ماخذ ۷ عرض کردیم به شنونده این مطلب القاء میشود که اگر کسی یک حسن موجود در یک ظالم را تحسین کند ، در کلیه اعمال ظالمانه او شریک میشود و این عین خطاست ، و سبب تخریب عقاید او میشود زیرا که خداوند اولاً اصل تناسب جرم با مجازات را رعایت می کند .

ثانیا هر کس جوابگوی عمل خودش است نه اینکه به کارناکرده مجازات شود.

۲ - ادعای شخصی که مدعی رویت امام زمان(ع) (چنانکه به هر دو نفر شیخ رجبعلی و مرشد چلوئی کرارا نسبت داده شده) است و یا ادعای شخصی که مدعی مشورت دائمی با امیرالمومنین (ع) است (چنانکه مرشد چلوئی کرارا مدعی آن است) این نتیجه را دارد که عقاید شنوندگان و خوانندگان این مطالب را اینگونه تخریب میکند که «پس کارهای اینها شرعی و مطابق رضای خداست» درحالیکه کارهایی از آنان سرزده که کاملاً نامعقول و نکوهیده است.

مثلاً مرشد چلوئی ازطرف زنش تحقیر و توهین شدید مکرر میشود تا حدی که زنش او را از خانه بیرون می اندازد و او همه اینها را تحمل میکند و چنین زنی را طلاق نمیدهد و خوانندگان تصویری کنند که این رفتار صحیح است در حالیکه کاملاً ناصحیح است و خداوند برای مومن ذلت و خواری نپسندیده و پیامبر(ص) و هیچیک از ائمه (ع) نه تنها چنین موردی نداشته اند بلکه چنین توصیه ای نیز به پیروان خویش ننموده اند.

یا وقتی که خواننده از قول شیخ رجبعلی میخواند که «درعالم معنا» چنین و چنان دیدم و بمن چنین و چنان گفته شد ، این بسیار مخرب عقیده سالم است زیرا بطور غیر مستقیم به خواننده چنین القاء می شود که در کنار وحی (قرآن) و آموزش محصولات وحی (روایات صحیح از ائمه (ع) یک باب دیگری هم هست که آن هم «عالم معنا»ی شیخ رجبعلی و امثال او است و مطرح کردن چنین ادعاهائی با ادعای پیامبری فرق چندانی ندارد در حالیکه باب وحی بسته شده است.

وازهمین باب است که گفته شده مدعیان رویت حضرت امان زمان (ع) را تکذیب کنید ، چه رسد به اینکه کسی مدعی «عالم معنا» باشد که ادعای بالاتری است.

۳ - مرشد چلوئی (در مآخذ شماره ۶ صفحه ۱۴۸) میگوید دنیا و آخرت با هم جمع نمیشوند و این سخن بسیار غلطی است.

معنی این سخن این است که کسی که آخرت را میخواهد باید نوعی از زندگی را اختیار کند که نهایتش فقر است.

اگر این سخن صحیح باشد پس تکلیف اینهمه آیات قرآنی که اداء زکات را واجب می‌شمارد یا به شدت به انفاقات مستحبی تشویق میکند چیست؟

شخصی که فقیر باشد «زکات بگیر» است نه «زکات ده و عامل انفاق مستحبی» در حالیکه خداوند متعال در قرآن کریم مومنان را دعوت به اداء زکات و انفاقات مستحبی کرده است ، و مومن کسی است که اهل بهشت است و اگر قرار بود اهل بهشت دنیا را نداشته باشد پس تکلیف آن آیات چه میشود؟

بعلاوه در صفحه ۹ همان مآخذ میگوید مرشد چلوئی ملک های متعدد در تهران و کرج و شمیران داشت.

سوال : آیا مرشد چلوئی ، (که بقول خودش هیچ کاری را جز با مشورت امیرالمومنین - ع - نمیکرد) خودش را اهل بهشت میدانست یا نه؟ اگر بگوید بله ، پس تکلیف آنهمه ملک در تهران و کرج و شمیران چه میشود.

یعنی کسی که میگوید «دنیا و آخرت با هم جمع نمیشوند» خودش دنیا را بیش از ثروتمندان معمولی داشت ، و آخرت را هم که مدعی است خواهد داشت (زیرا کسی که به قول خودش آنهمه با امیرالمومنین-ع- مانوس است لابد جهنمی نیست)

تکلیف این تناقضات لاقول در زندگی شخصی خودش چه میشود.

وجه فساد و تخریب چنین عقیده ای این است که مستمع را به شیوه ای از زندگی تشویق میکند که مخالف عقل سلیم و تعالیم قرآن ، و زندگی ائمه (ع) است (که هیچکدام فقیر نبودند و از زنان خویش توهین و تحقیر نمی دیدند)

۴-درماخذ ۷ صفحه ۳۲ داستانی نقل میشود که شیخ رجبعلی درحالی که بچه های خودش در منزل درنهایت گرسنگی بودند که چیز چرم ماندی را درآب جوش قرارداداده بودند تا بخورند ، او داشت فیش های غذا درکوچه و بازار بین مردم پخش میکرد.

باید در اینجا توضیح دهیم که عمل فوق ، مطابق عقل و شرع نیست و نه تنها هیچ فضیلتی ندارد بلکه عکس آن را دارد.

زیرا سعی و تلاش برای تامین ضروریات عائله آدمی واجب است درحالیکه رسیدگی به دیگران مستحب است و شخصی که ازواجب غفلت و به مستحب می پردازد مطابق شرع و عقل عمل نکرده است.

البته ممکن است در اینجا کسی «ان قلت» کند که پس داستان امیرالمومنین (ع) را چه میگوئید که همین کار را کرد و آیات سوره دهر راجع به او نازل شد؟

جوابش این است : همسر و فرزندان آنحضرت به این عمل راضی و با او شریک بودند ولی همسر و فرزندان شیخ نه تنها با او شریک نبودند بلکه کاملاً از عمل

او ناراضی بودند (چنانکه به وضوح از ماخذ مذکور پیداست)

وجه افساد و تخریب عقیده این داستان این است که دیگران را تشویق میکند که وظایف شرعی و عقلی خویش را رها نموده و به مستحباتی بپردازند که معلوم نیست پاداشی نزد خداوند داشته باشد زیرا خداوند در قرآن فرموده «انما يتقبل الله من المتقين» و متقی کسی است که واجب را مهمل نگذارد و ترک نکند (اما چیزی که در ادامه آن داستان آمده که امیرالمومنین (ع) به دیدار همسر شیخ رجبعلی آمده و کار او را تایید کرده) این دیگر از آن حرفهاست!!

واقعا اینها امیرالمومنین (ع) و امام زمان (ع) را چقدر کوچک میکنند که ادعای مشورت دائمی و رویت متواترشان را دارند!!

۵ - از این نوع موارد در این ماخذ های ۷۰ زیاد است (و در ماخذ های دیگر زیادتر) و اگر بخواهیم نمونه های بیشتری ذکر کنیم ، آنقدر زیاد است که ذکر آنها این فصل را بسیار طولانی و خارج از حوصله میکند و ضرورتی هم برای آن نیست ، زیرا خوانندگان این نوع مطالب ، دارای قدرت فکر و تشخیص اند و اینها را از باب «نمونه» ذکر کردیم و برای ادای مقصود کفایت میکند.

۶- کلّ مطالبی که در فصل ۲ آمده ، از لحاظ تیترا این فصل نیز محل توجه است که جادارد بازخوانی شود .

بی اهمیت بودن «کرامت»هایی که به آن بزرگواران نسبت میدهند

یک شاهد عینی برای این نگارنده تعریف کرده است که درهندوستان یک مرتاضی را دیده که مدتی به یک کاسه آب نگاه کرده و آن آب جوش آمده است.

اومیگوید با کمک مترجم پس ازاینکه مقداری پول به آن مرتاض دادم پرسیدم چقدرزحمت کشیدی تا این قدرت را پیدا کردی؟

مرتاض جواب داد چهل سال خدمت استادم را کردم ودرآن مدت ریاضت های سختی (که شرح آن را داد وما دراینجا برای رعایت اختصار از ذکر آن میگذریم) کشیدم تا به این قدرت رسیدم.

ما میگوئیم کارآن مرتاض کاربری ارزشی بوده است.

وقتی که با دستمزد نصف روز یا یک روز یک کارگرساده میتوان یک چراغ خوراکیپی خرید ، (یاحتی ازآن هم ارزانتر) وقتی که میتوان با جمع آوری مقداری ترکه وشاخه وکاغذ و مقوا آتشی افروخت که کاسه آبی را به جوش آورد ، چهل سال ریاضت و ازدست دادن آخرت و دچارشدن به پیسی و پلشتی (که نوعاً مرتاضان دچارش هستند) چه معنی دارد؟

اشخاص مورد بحث در این راه ها نیز با آن مرتاضان شباهتی دارند.

آیا سوارشدن به یک اتوبوس یا شفاء یک بیماری یا عقب افتادن یک مرگ، یا برسر مهرآمدن یک شوهر، یا دفع حشرات از یک خانه وامثال این چیزها مهم است؟

آیا اینها راه حل های آسانتر ندارد؟

آیا در قرآن کوچکترین اشاره ای دال بر تشویق مردم برای اینکه از این نوع خواص پیدا کنند وجود دارد؟

در ماخذهای ۷۶ و ۷ آنقدر از این نوع «کرامت!» ها و «معجزات!» از این آقایان سر میزنند که واقعا اگر بخواهیم ذکر کنیم بسیار طولانی میشود و اگر کنجاویبی دارید خودتان میتوانید به آن ماخذها (وسایر ماخذ شبیه به آن که خیلی هم زیاد است) مراجعه کرده و بخوانید.

اما همه آنها در اینکه نامهم و بی ارزش میباشند مشترکند.

ساس را میتوان با سموم قوی دفع کرد . اگر اتوبوس نرسید میتوان با تاکسی رفت ، و اگر هم پول تاکسی موجود نبود میتوان نرفت . از شوهر بی مهر میتوان طلاق خواست . وغیره وغیره.

اینها که راه حل های انسانی و عادی دارد ، چرا باید موجب اعجاب کسانی به اشخاصی شود که دچار خطر افساد و تخریب عقیده شان کند؟

تکلف

چیزی که قرآن پیشنهاد میکند واضح و روشن است و وعده ای هم که درقبال آن میدهد احراز شرایط مطلوب آخرتی است.

همچنین ، چیزی که قرآن پیشنهاد میکند ، از نوع «دعوت» است و کسی که خود را مخاطب آن حس کند فقط باید «شروع» کند و «ادامه» دهد ، اما «حالات»ی که احياناً پیدا خواهد کرد ، نه درقرآن احصاء شده و نه وعده داده شده است.

اما اگر شخصی «حالات»ی را در کسی ببیند و به طمع پیدا کردن آن «حالات» کنجکاو شود که «او چه میکند که به آن حالات رسیده» و در اثر کنجکاوی و اصرار یک دستورالعمل هائی پیدا کند و مدتی بر انجام آنها صبر کند و منتظر باشد که چه هنگام آن «حالات» را پیدا می کند ، این چیزی جز تکلف نیست و هیچ کجای شرع (نه قرآن و نه سنت) چنین چیزی را تشویق نکرده است.

اینکه از «آن بالا» چیزی را به کسی بدهند ، اینطور نیست که به تکلف بدهند.

حضرت موسی(ع) ذاتاً یک آدم بسیار عدالت خواه و بسیار غیور بود بطوری که وقتی مجادله یک ظالم و مظلوم را می بیند نمیتواند خود داری کند و به

طرفداری از مظلوم یک مشیت به ظالم میزند و او را ناکار می‌کند و بعد از این عمل خویش بدرگاه الهی پناه میبرد ، اما همینکه دو باره در چنین شرایطی قرار میگیرد باز هم شروع به ارائه همان رفتار می‌کند.

یعنی کمک به مظلوم در ذات او بوده است و همین خاصیت سبب میشود که او برگزیده شود و گرنه هیچ جای قرآن چیزی نیست که نشان دهد او بدنبال پیامبری بوده ، و روزه ها گرفته و چله نشینی ها کرده و رژیم های غذایی «بدون مواد دارای منشاء حیوانی» گرفته ، تا اینکه پیغمبر شده باشد.

پیامبر ما (ص) نیز بشدت اهل امانت و حیا و دلسوزی اجتماعی بود (قضیه «حلف الفضول» و شهرت «محمد امین»ی ایشان که معروف است) و چیزی که ایشان اصلا فکرش را هم نمیکرد آرزوی پیغمبری بود ، و وقتیکه اولین وحی به او شد وحشت کرد ، اما لیاقت های ایشان ، نه تنها برای نبوت بلکه برای خاتم الانبیائی ، در آنجا که باید تشخیص داده شود ، تشخیص داده شد و ایشان پیامبر شد. آنهم چه پیامبری! بالاترینشان!

موضوع سیروس لوک نیز چنین است.

کسی که درجه های موهومی را که به خیال خود در این و آن می بیند، آن را ، هدف خود قرار می دهد و برای رسیدن به آن تلاشهایی بکند ، این تکلف است ، اما ، برعکس ، اگر «دعوت» های قرآنی را پاسخ دهد و مسیر چک لیست ها را بگیرد و جلو برود ، بدون اینکه انتظار چیزی را داشته باشد به چیزهایی که خیالش را هم نمیکند میرسد.

مثال هائی که زدیم منحصر به عالم پیامبران نیست ، در عالم آدم های معمولی هم از این مثالها فراوان است.

مثلا کربلایی کاظم ساروقی که یک آدم معمولی بود و فقیر و بیسواد مطلق هم بود ، در اثر عمل وجدی گرفتن چیزی که ازملائی ده شنیده بود ناگهان به آن درجه ای رسید که چنان علم قرآنی یافت که موجب حیرت علماء ومفسران گردید.

(داستان او در کتاب «داستانهای شگفت» مرحوم آیه الله دستغیب آمده ، و این نگارنده کسان زیادی را می شناسم که آن مرحوم را دیده اند و او را امتحان کرده اند و چنان عجایب و غرایبی از قرآن شناسی او بیان می کنند که آدمی حیرت میکند و به جدّ میتوان گفت که از ظرفیت علماء بزرگ نیز خارج است)

ضمناً از آن مرحوم کوچکترین چیزی درباره ادعای رویت امام زمان(ع) ومشورت با امیرالمومنین(ع) و «چشم برزخی» و «عالم معنا» و امثال آن نقل نشده است .

خیلی ها پیش مرحوم آیه الله بهجت میرفتند وبا اصرار از ایشان توصیه هائی به بعضی رژیم های «ریاضتی عبادتی» میخواستند . و معمولاً ایشان آنها را باصطلاح چندان تحویل نمیگرفت وجوابی میداد که آنها نمی پسندیدند ، ایشان معمولاً میگفت آنچه را میدانید عمل کنید ، خداوند آنچه را که نمیدانید برایتان مشکوف میکند.

خلاصه اینکه این سیر و سلوک های مورد انتقاد ، یکی از معایبش این است که خوانندگان این نوع کتب و شنوندگان این نوع مطالب را تشویق به تکلف میکند ، که نتیجه اش اغلب این است که نه تنها به «چیزی» نمیرسند ، و بلکه نه تنها «درجا» میزنند ، بلکه به قهقرا هم برمیگردند و بنا به فرمایش نبوی (ص) مغبون میشوند (من ساوی یوماه فهو مغبون) و یا بدتر .

دلیل قرآنی موضوع فوق (یعنی تحذیر از تکلف) این است که خداوند اشخاص خیلی خوب و عالی را «مقربون» (بافتحه و تشدید روی ر) و مخلصون (بافتحه روی ل) خوانده و این ها با توجه به قواعد زبان عربی «صفت مفعولی» است و معنی فارسی آنها به ترتیب «نزدیک آورده شده» و «خالص گردانیده شده» است.

دلیل دیگر قرآنی لزوم دوری از تکلف ، آیه ماقبل آخرسوره ص است که خداوند به پیامبر میفرماید که به مردم اعلام کند که «ما انا من المتکلفین»

معنی سخن این است که ای سالک! مسیرچک لیست ها را دنبال کن ، سیستم الهی تو را می بیند ، و هرچه که ظرفیت و صداقت داشته باشی ، به همان مقدار تو را در نردبان تعالی بالا میکشد و تو را خالص میکند . و در این راه همان چیزی که در دفتر اول گفته شد از توخواسته شده است (لکم فی رسول الله اسوه حسنه) یعنی الگو قراردادن رسول خدا (ص) و سعی در شباهت پیدا کردن تا حد مقدورات خودت .

این موضوع هم «علم» می‌خواهد بنابراین نقطه شروع این حرکت سعی در شناختن رسول خداست که به بهترین وجهی درقرآن کریم شناسانده شده است.

اگرقرآن به ترتیب نزول مطالعه شود ، رسول خدا (ص) در این قریب به بیست و سه سال ، مورد شناخت قرارمیگیرد.

دراین مدت ، به تناسب وضعیت پیشبرد رسالت ، توصیه های عبادی به آنحضرت (چه سلبی - مثلا فلان کارها را نکن - وچه ایجابی - مثلا فلان کارها را کن-) شده است.

کسی که سیر و سلوک قرآنی را طالب است ، پس از گذشتن از «چک لیست ها» ، راه او این است ، وهرچه هم که دراین راه پیش برود خداوند نیزبه همان مقدار کمکش میکند ، که فرموده است «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا»

راه دیگر

خداوند در قرآن در موارد متعددی صراحتاً اعلام فرموده که این نوع اشخاص را دوست ندارد و این نوع اشخاص را دوست دارد .

خیلی طبیعی است که کسی کنجکاو شود که موارد مذکور را بشناسد و سعی خویش را بکند که خود را از جرگه کسانی که خداوند دوستشان ندارد خارج و بهترین تلاش خود را به عمل بیاورد که خود را در جرگه کسانی که خداوند دوستشان دارد داخل کند .

اینک لیست مذکور :

خداوند دوست ندارد

(به ترتیب نزولی تکرار)

الف - سه بار تکرار

معتدین - ظالمین - مختال فخور

ب - دو بار تکرار

کافرین - مفسدین

ج - یکبار

فساد - کفّاراثیم - خوآن ااثیم - مسرفین - خائنین - مستکبرین - فرحین - خوآن کفور

خداوند دوست دارد

(به ترتیب نزولی تکرار)

الف - پنج بار تکرار

محسنین

ب - سه بار تکرار

متقین - مقسطین

ج - دوبار تکرار

متطهرین

د - یکبار

متوکلین - توابین - صابرین - یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص
علاقمندان باجستجوئی مختصر میتوانند حدودِ بارمعنائی صفات فوق را به
دست آورده و سپس برنامه ریزی مناسب خویش را انجام دهند(موفق باشند)

از همین قلم :

تفسیر قرآن به نام : «سخن نو در تفسیر قرآن»

۱- جلد ۱ (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)

۲- جلد های ۲ تا ۱۰ (شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول - ونیز از خودِ متنِ تفسیر سوره ها - پیدا است ، کاملاً «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالبِ جنبی قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متنِ خود تفسیر در می یابد که مجموعاً از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

سایر کتاب ها

۱ - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن ۱۹ به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائماً همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایتِ این جهانی پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگی آدم» که روایتِ فرا جهانی آن پدیده است ، جداگانه ، و تماماً با ذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن

مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .

ضمناً چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایتِ فرا جهانیِ مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

۲- سره و ناسره در روایات معراج

در این کتاب دو روایت از المیزان در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است و دیگری که خیلی هم بلند و طولانی - حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، چنانکه در متن کتاب بطور تفصیل نشان داده شده ، ۱۶ مورد مخالفت با قرآن ، ۱۰ مورد مخالفت با عقل ، و ۴ مورد مخالفتِ قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت در آن است ، و این از باب نمونه است و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستیِ روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

۳- سیر و سلوک قرآنی

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود ، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی و نیز هندی و بودایی و امثالهم) و غیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند و که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و دیرِ رهبانی گری و اشکال دیگر چیزی است که به عنوان محل «سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی - که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته و روشهای قرآنی سیر و سلوک و تهذیب نفس را بازگو نموده است .

۴ - شناختِ وجوهِ کلیِ اعجاز قرآن

در این کتاب از ۹ لحاظِ کلی به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را - به حق - معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی «مسلمان شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

۵ - آثار قوم لوط

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باستان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این

طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسناد موجود اعجاز قرآن بیافزایند .

۶ - حدود شفاعت

این نگارنده در نوجوانی از یکی از واعظ مشور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و زنا کن» و « سنی چه حج کند و چه زنا کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد و حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

۷ - مسیر فرایند ظهور امام زمان (ع)

در این کتاب تصوراتِ خرافی رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده ، و علاوه بر آن ، مستندات قرآنی وجود آنحضرت را نیز بیان نموده ، و نیز به بررسی برخی از روایات مرتبط با «آخرازمان» پرداخته ، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح ، و چقدر قرآنی ، و چقدر معقول است .

۸ - خلاصه ترین تفسیر قرآن

این کتاب در حقیقت متن عربی قرآن به ترتیب نزول است که هم - برحسب همگن بودن آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد . و برای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند .

۹ - سخن نو در ترتیب نزول ، و زمان نزول سوره ها ، و حروف مقطعه

این کتاب ضمن اینکه به سه موضوع جذاب (ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، از این لحاظ که چگونه این روش تفسیری - که در تفسیر فوق الذکر استفاده شده - سبب گسترش و تعمیق دانش ما در باره سه مقوله فوق شده ، قابل توجه مفسران و محققان جوان است ، که از ابتدای کار تفسیر و تحقیق ، بدانند که چنین روشی هم هست که به پیدایش چنین نتایجی کمک کرده است .

مطالب فوق را میتوانید در سایت: tafsir.jamal-ganjei.com بیابید

همچنین ایمیل : jamalganjei@gmail.com برای پاسخ به سوالات

در خدمت است .